الواصلین فخر العاشقین شیخ المشایخ حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی
رضی الله تعالی عنه آن فخر العاشقین حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی
از اعظم و اکمل خلفای حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی است رضی الله تعالی عنه جامع
جمیع علوم صوری و معنوی بود نسبت ذات مبارکش از طرف والد بزرگوار شیخ الشیوخ
حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی میرسد کما جاء فی رسالة المناقب و مریدان
آنحضرت زیاده تر از صد هزار بودند و اکثر مریدان آنحضرت ذی حال و ذی کمال بودند
و در کشف و کرامات هر یک از آن یگانه روزگار شدند و از بعضی از آنها احیاء موتی
بوقوع آمده پس آنحضرت از متوطنان پورب بوده اند بارادهٔ تحصیل تکمیل علم تحصیلی
از طرف پورب وارد دار الخلافه شاهجهان آباد گشته بجناب قدسی مآب شیخ
المشایخ ثانی نبی الله حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی مشرف شده استدعای
شاگردی برای چند سبق هر روزه نمود حضرت شیخ استدعای او را بدرجهٔ قبول
جا داده چنانچه طرح ملاقات مفصلاً بالا ذکر نمودیم اما در اینجا هم قدری ذکر آن خالی از
مناسبتی دارد چونکه روز اول حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آباد در شاهجهان آباد

آن جمعیت کمال علم و بزرگی و کراماتش بسمع جهان رسید روزی کتاب در بغل گرفته بر
دروازهٔ حضرت شیخ رسید دید که دروازه بروی اغیار بسته و چند مرید در نشسته
بعوض تکیه هیبت مجسم محا حیران و جان پیش آن حضرت سرنگون و پای بسکر دو برابر
آنها آمده بنشست و اجازت اندرون طلبید در آنحضرت در آنوقت سماع می شنید
و موافق معمول پیران خلوت از اغیار و صحبت با یاران می داشت بعرض رسانیدند
که شخصی طالب علم کتاب در بغل دارد و اجازت اندرون میخواهد بموجب ارشاد
دخل داده ایم هرچند طالب علم شغل اهل آن ایم فرمود که بیارید آنکس غیر و اجنبی نیست چونکه حضرت
شیخ نظام الدین اندرون آمد حضرت شیخ بنابر تعظیم آن قدر برخاست و برابر خود
نشاند و از وی خواهش پرسید او درخواست سبق علم ظاهر نمود باجابت مقرون
ساخته فرمود که هر روز آمده باشند و ناغه نکنند روزی شخصی از مریدان حضرت شیخ
یحیی المدنی از مدینه منوره در شاهجهان آباد برای ملاقات پیر خود یعنی حضرت
شیخ آمده بود از دیدن جمال با کمال حضرت شیخ حالت وجد لاحق گشته گریه و لرزه در
اندام متواتر شد چون حضرت شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز در طلب علم

صرف اوقات نمود گاهی از چنین معامله واقفیت نداشت از حضرت شیخ
کلیم الله پرسید که این مسئله چه شده و چه حالت دارد آن حضرت بچشم محمود طرف
حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی دیده فرمود که شما این سبق علم ظاهر میخوانند
و این مرد سبق علم باطن میگیرد چونکه حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی این کلام
از حضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی شنید کتاب خود را گذاشته کرد و عرض نمود که علم
ظاهری بسیار حاصل کردم سبق علم باطنی ارشاد فرمایند آنحضرت یعنی حضرت شیخ کلیم الله
جهان آبادی که بموجب اشاره فصیح آن مخبر صادق یعنی حضرت شیخ المدنی ملاحظه او وقت
بود در جواب او فرمود که تعلیم علم باطنی موقوف بر بیعت است حضرت شیخ نظام الدین
همان بیت بر زبان آورد که حضرت شیخ یحیی المدنی بحضرت شیخ کلیم الله جهان آبادی
در مدینه منوره غیر از آن خبر داده بود بیت سپردم بتو مایه خویش را تو دانی حساب کم
و بیش را بعد از آن حضرت کلیم الله جهان آبادی تصدیق بر قول شیخ خود نموده حضرت
شیخ الدین اورنگ آبادی را در خلوت برده مرید ساخت و فی الفور آنچه که امانت نظام
پیران بود بآن حضرت سپرد و نموده همان زمان خلافت نامه اجازت داده در طرف

تعیین بتقریب اصلح رسانیده طرف اهی بن خصت فرمود خبر داد که مریدان
تو بهزار و هزار خواهد شد اما الیس آنکه وقت اخیر مرید خواهی شد از ایشان ماست و
مالک نسبت ما او خواهد بود که آن فرزند خردت در شاهجهان آباد آمده بر سجاده
پیران چشت جلوس خواهد فرمود و جهان را با شعشعات انوار منور خواهد ساخت
فخر دین و آیین خاندان خود خواهد بود چنانچه از آن حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی
مملو از نعمتهای غیر متناهی شده و از بشارت جانفزا سرفرازی یافته مرخص گشته بعزم آن
درگاه برای زیارت حضرت سلطان المشایخ و حضرت خواجه نصیر الدین محمود و حضرت
خواجه صاحب رفته زیارت نموده روانه دکن شده در شهر اورنگ آباد طرح اقامت انداخته
سکونت اختیار نمود آنجا فیض رسان عالم گشت شرافت و والایت آثار خواجه مکارم [خان]
یکی از مریدان مقربان و خلیفه از خلفای آن حضرت بوده در تصنیف خود مسمی
با حسن الشمایل در بیان کشف و کرامات حضرت شیخ المشایخ شیخ نظام الدین
اورنگ آبادی قدس الله سره العزیز از آن یکی بیان می کند و بنده در کتاب
کاتب حروف کتابی را مسمی به رشک گلستان ارم تصنیف نواب نظام الملک

احقر جایی که یکی از مریدان حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سره
مفصلاً احوال آنحضرت در آن نوشته دیده کتاب مذکور نزد حاجی واصل که یکی
از خلفای حضرت مولانا محمد فخر الدین ابن حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی بود
دیده ملاحظه نموده بود الی الآن کتاب مذکور را از اکثر یاران دینی وغیره جستجو نموده بدست نیامده
و آنچه که در احسن الشمایل است بعضی از آن احقر بنگارش میرود خواجه کامگار خان می‌نویسد
در کشش باطنی حضرت شیخ نظام الدین که بحال این کمترین بوقوع آمده و بطریق هدایت
کشیده حضرت فرمود تا که از این جانب معشوق نباشد کشش و کوشش عاشق بیچاره
بجایی نرسد خواجه موصوف میگوید چون ماه رمضان عنقریب رسیدن بود بعد از عصر
روز و دا نبوده آمدم که بخدمت حضرت صاحب رفته برای صلواة تراویح عرض کنم و بدین
سبیل رسیده سعادت اندوز گردم بیطاقتانه برخاستم و بر در حجره پر ثمره آن نوبهار
فیض آثار خود را رسانیدم دری دیدم گشاده و حضرت شیخ نفعنا الله بفیوضهم با یاران معدود
در آن نشسته بیت خواجه حافظ بیادم آمد بیت هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو
گیر و دار و حاجب و دربان این درگاه نیست ف اندرون رفتم و سر باستانه سودم

ملازم نیاز با آداب تمام بجا آوردم مرحمت بسیار فرمودند دیدم سفره گسترده و خوان الوان
نعمت بران نهاده بخوردن آن اشاره نیز امر فرمودند دست دراز کردم چند لقمه از آن
برداشتم بعد فراغ طعام آفتابه و لگن برداشتم و بدولت تقبیل دست حضرت آب بخشم
سعادت حاصل نمودم و اعزه دیگر که بر سفره حاضر بودند دست آنها را نیز شویانیدم
و در دل بنده خطره میگذشت که چه شود اگر بنده امروز در حلقهٔ بندگان آنجناب درآید
و پیرایهٔ قبول یابد باز بخاطر میگذشت که ای بیهوده این فکر کجا لیاقت آن در تو کجا
قابل این کار میشماری اما توجه آنجناب را نسبت از روز اول دیگر زیاده بر زیاده بحال خود
میدیدم و گلها با طرب و راحت از گلستان جمال با کمال میچیدم و بزبان حال مضمون
این بیت تقریر نمودم ـ بروی خوب تو چون آینه یک چشم حیرانم ؛ کدامین
سحر پرداز است حسنت را نمیدانم ؛ پریشان گیسوی او را از آن زمان خو کردم
که از روز ازل چون حلقهٔ زلفش پریشانم ؛ کمان ابرو چو تیر غمزه‌ای از ترکش برون
آرد ؛ فغان را آمجگاه دل همین خیزد که قربانم ؛ نگاه با ادائی کیست در کار مسلمانی
عالی ؛ باندازه تغافل می‌کند صد رخنه در جانم ؛ خواجه کامگار خان میفرمایند که من هر چند

بنخواستم که برای صلوة تراویح التماس نمایم زبان از غایت ادب نمی
گردید آنحضرت در بلغمن رنج ممنوع فرمودند که ماه صیام نزدیک رسیده هر سالی
مادر تراویح استماع قران مجید مسلم امشان باید دید اگر میسر آید میشنوم احقر حسن
ادب ملحوظ داشته معروض داشت که همین اراده امروز بجناب اقدس رسیده
ام و حافظ نیز حاضر است هر قدر که مقرر شود خوانده آید احقر را درین امر مختار کرده
که هر قدر که شما شنیدن شعر مقرر کنند ما هم رفیق شما ام شکر کردم که آنچه ملحوظ
خاطر بود بی انکار التماس نمایم خود بخود فرمودند اعتقاد زیاده تر شد و بخاطر رسید
که اگر خطره مقبولیت و انزواء آن شود بیا و تست طالع امر خواهد شد لازم که عنان
ادب از دست نداده منتظر می باشم هنوز در میان دو کس گفتگو نشده بود تا انتظار رخصت
فرمودند کمترین نیز خواست که رخصت شود طرف بنده دیدند و فرمودند که بعد از مدت آمده
اید بنشیند تسلیمات بجا آورده نشستم و آنحضرت مراقب شدند و بعد تو از تمکین من از حرف
شیرینهای تنافر بری [illegible] بر ان ماند که همه نرم است تصور بتصور [illegible] بعد از ساعتی
سر مبارک برداشته فرمودند که ترا از کیچ رشته یاد آلهی رسیده است باید معرفی

دانسته که تا حال ازین سعادت مشرف نشده ام و درین امر سعادت شاند نمیتوانم
بخود لایق این امر جلیل القدر نمیدانم فرمودند در کلام الله وارد است ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون پس برهمه لازم که درین کار سعی بلیغ نمایند
ونیافریدم جن وانس را مگر تا عبادت کنند مرا
حکم است که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بجا آورد چرا که
پس بپرسید از علما اگر شما نمیدانید
از جن وانس مامور بدین امر اند عرض نمودم که از دست بدی این کمترین مرادات بدین
درگاه خالق پناه سعود امیدوار فضل وکرم است فرمودند که روزی حضرت شاه ولایت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه بجناب نبوی عرض نمود که یا رسول الله دلنی علی
عمل یقربنی الی الرب حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم حضرت
راه نمای مرا به عملی که نزدیک سازد مرا طرف پروردگار
علی را باجابت مقرون ساخته طریق ذکر تعلیم فرمودند بعد ازان این کلمات متبرکه
ازین جامی مرا از غفلت را به تلقین ذکر پاس انفاس ارشاد نموده دایره عقیدت
کشیده فاتحه و رباب مزید ذوق آلهی خوانده این شعر خاقانی علیه الرحمة بزبان کرامت
ترجمان راندند شعر بسی جان ارسی سال این معنی محقق شد بخاقانی که یکدم با خدا بودن
به از ملک سلیمانی از شنیدن این بیت طرفه حالتی واحتراقی در دلم پیدا شده

اشک از چشم روان گشت با وجودیکه مکرر این شعر را شنیده بودم اما اثر زبان شریف
آنحضرت بود که در آنوقت بر دلم اثر کرده بعد از ساعتی بنده را رخصت فرمود چون از
خدمت آنجناب رخصت گشته بخانه رسیدم دیده از گریه خالی ماند و غمی این بر دلم مستولی
می‌بود در شکر و ثنای الهی مصروف شدیم و بمضمین این رباعی متحیر شدیم گشتم ز نثار شاه
نظام الدین است ز منتی من است عالی از روز الست عکس رخ یار چنان بساغرم
از باده پرستی شده ام جام پرست چون این گنهکار را در بندگی حضرت قبول فرمودند غلام
هر روز حاضر میشد بعد از چند روز بذکر جهر مامور شدم همیشه در حلقهٔ ذکر که بعد از مغرب
مقرر است حاضر میشد و نماز عصر با آنحضرت با جماعت میسر می‌آمد بعده خواندن شش
ارشاد شد و عزیزی دیگر بود از یاران آنحضرت که گاه گاه رسالهٔ تصنیف حضرت محمد
گیسو دراز قدس الله سره بموجب آنکه در آن رساله نوشته بود ذکر چند مرید بدست بیعت
با پیر خود نکنند فیض باطنی چندان حاصل نمی‌آید دلش محتاج حضرت صاحب فرمودند که
او را بعد از بیعت نفع کثیرست و جمیع ارواح طیبهٔ آن سلسله بر طالب معاون اند
ذکر مجالس شیخ خواجه بکامکار خان مرحوم در کتاب مخزن می‌نویسد که در

بیاید بچشم کمترین درآمده ذکر چند مجلس می نماید که مشتمل است بر هفت مجالس

مجلس اول روز دوشنبه بعد از فراغت مراقبه جناب کشمیری فی نوا خوش غزلخوانان ارد

شد ذات حضرت امر بخواندن فرمودند آنجماعه خواندن ابیات شروع نمودند از وقت

اکثر یاران اکثر سرا افزود و وجد ربود چونکه این رباعی خواندن شروع کردند رباعیت

رفتار تو شوخی غزالی خوش آموخت تمکین تو آرام بسرو چمن آموخت و ز نو فیض

سوختن و جام دریدن زمرد و انزهٔ شمع زمن کل زمن آموخت و از آن قدر

تاثیر عظیم بخشید که اکثر عزیزان چون مرغ نیم بسمل می طپیدند خصوصا فضیلت

مآب کمالات جناب میان محمد فاضل را حالت عجیب و غریب دست

داد بیطاقتی و بیهوشی از حد زیاده شد این بنده را ان تحیر و استغراق و گریه

مضمون این رباعی تقریر ساخت ه بدرستی چشم تیشن اربعین چه پرم نورخیز

دهما کباب یعنی چه و نقاب روی گرشد زلف از این شکایت نیست

میان ابر رخ آفتاب یعنی چه و بعضی یاران از شدت بیخودی و انضطراب گریبان

صبور مسدید ند و این رباعی را بحسب حال خود بزبان می آوردند فرد ذا بیاموخت

باز پریشان کردیم ؏ مشت خس را سر و دست گریبان کردیم ؏ جامه صبر ببالای
تنگ آمد ؏ هر چه از دست بر آید بگریبان کردیم ؏ از انجمن ذوق و شوق از تماشای
جمال با کمال آن شاهد حقیقی از رو یاد می نمودند و خود را مثل پروانه بر شمع حسن
دلپسند قربان میکردند مجلس دویم روز جمعه بعد از انفراغ نماز جمعه فرش محفل
آراستند و یاران و مریدان از هر طرف آمده حاضر شدند با طهارت و عطریات
پاکیزه خاموش شده بدو زانو با سکوت نشستند و خوانندهای خوش خوانان طیب اللهجه
بسماع پرداختند و حضرت صاحب قبله بیرون قنات در مجلس عام تشریف
داشتند و چشم مشتاقان لقای مبارک انتظار میکشید هر چند قوالان غزلها
پر سوز و گداز میخواندند در هیچ چنتنفس اثر حرارت باطنی نمی بخشید و یارانی که آماده
سماع و وجد بودند متحیر میشدند که با وجود قوالان خوش خوان امروز در محفل
تماثیر نمیشود ؏ ز خاموشی بتنگ آمد دلم ای ناله فریادی ؏ ز سوز سینه
خاکستر شدم ای گریه امدادی ؏ نمیدانم چه خواهد شد سر انجام گرفتاران ؏ که صیاد
مرغ در دام آمد بر امید صیادی ؏ از ابتدای مجلس تا وقت نماز عصر که موذن اذان

[illegible] حضرت او را از روی خواستند [illegible] بعد ازان لب فرو بستند [illegible]

فیض [illegible] اهل مجلس [illegible] حضرت صاحب قبله [illegible] اشعار

امیر خسرو دهلوی رحمة الله علیه [illegible] قوالان این غزل حضرت امیر [illegible] شروع کردند

حضرت صاحب قبله ارشاد فرمودند که این غزل را در پیری باید خواند که وقت

او [illegible] پیران [illegible] غزل ای چهره زیبای تو رشک بتان آذری

هر چند وصفت میکنم در حسن زان بالاتری هرگز نیاید در نظر نقشی ز رویت

خوبتر شمسی ندانم یا قمر حوری ندانم یا پری آفاق را گردیده ام مهر بتان ورزیده ام

بسیار خوبان دیده ام اما تو چیز دیگری خسرو غریب است و گدا افتاده در شهر

شما باشد که از بهر خدا سوی غریبان بنگری در اثنای خواندن غزل مذکور

حضرت صاحب قبله را کیفیتی [illegible] نظر می طرف حاضران محفل

فرمودند [illegible] درمیان اهل ذوق اشتغال [illegible] مضمون این رباعی

[illegible] چنانکه [illegible]

شمع ایم [illegible] سر نوشت خویش [illegible]

حضور آن جماعت از قوم رخ داد شنیدند همه بیهوش شدند چنانکه آنحضرت مولانا
اشارت نمود که از پیچ ... طالب فرو نشاید و خاموش شوید بعد زمانی آمدند
را شروع کرد غزل من خود بجو رفتم ز خود دل گمی آن زیبا پری چون سایه
افتادم مرا از بیخودی شد ره بسر دل دارم و غوغای تو سر دارم و سودای تو
تن کشته خاک پای تو مگذار پامال سر بسر نشنیده بودم اینکه نی دیده بودم این چنین
انداز ناز و غمزه و این شیوه‌ها ای دلبری ... که داری باز کن چندانکه خواهی
نتوان ... ما را ز سرو جلوه از تو سرو عشوه گری ... یک نظر بر حال مسکینان
بتخت خسروی ... تا کی ... افتاده ام تا منکری تا چند مسکین بین
هستم چو بشر شکلم ... شده حق الیقین الحق تو چیز دیگری که وصف
تو آید بما کو فهم اوصاف ترا گرچه ز نسل آدمی لیکن از ملایک برتری
ای دین ما آیین ما هم آن ما هم این ما شاد نظام ما شد از تو زیبا دلبرا
دستم بگیر و باده ده تشریف مستی بازده افتاده عالی گو شرار همت
... چون کلان این غزل را شروع کردند حضرت صاحب ...

الحق رو داد که بیانش خارج از تحریر و تقریر است یکبار این فقیر الوقت
المحتاج الی القیاس مجلس سیوم روز دو شنبه بجا از حلقه راقم به حضرت صاحب
وقبله فرمودند که امروز روز عرس حضرت خواجه بزرگ خواجه معین الدین حسن
سنجری است باید که همه یاران حاضر باشند اگر قوالان آمده حاضر خواهند شد سماع
خواهیم شنید بنده کمترین درگاه عرض نمود که قوالان فردا روز جمعه مقرر است باید
دید که امروز خلاف عادت چگونه خواهند آمد از زبان شوق که طلب نمائیم فرمودند
حاجت طلب نیست اگر حق تعالی خواهد بغیر جستجو خود بخود خواهند آمد حضرت صاحب
وقبله این سخن فرموده اندرون حجره تشریف فرما شدند و یاران منتظر قوالان
نشسته بودند تا آنکه قریب یکپاس روز برآمده که قوالان حاضر شدند حضرت
صاحب وقبله از اندرون حجره آواز دادند که فرش مجلس بگسترید بعد ساعت یکی یاران
همه متحیر شدند که هیچ قوالی نیست فرمان فرش گذشت در آن اثنا حضرت صاحب
وقبله از اندرون حجره بیرون تشریف فرما شدند جمله یاران که نشسته بودند هر کا یکه جمال
مبارک ما دیدند تغیر حال بر جمله یاران رو داد و اشک از دیده روان شد شعر

آتش بدلم جمال رخ تو بیت افروخت ٭ در شعلهٔ آن خرمن تمیز
بهم سوخت ٭ زلف تو مرا بر بست مژگان تو بکشت ٭ جسم دل و جان
خرید عشق تو فروخت ٭ آن حضرت فرمودند در ملفوظات حضرت شیخ
شرف الدین یحیی منیری قدس الله سره العزیز بجا آمده عزیزی خواندن
شروع نمود فی الفور قوالان در رسیدند طرب بر طرب حاصل شد
آنحضرت متبسم شده امر بخواندنها نمودند قوالان این دو بیت
از غزل خواجه عبدالله انصاری خواندن شروع کردند مطلع ای زورت
جیلانان را ابی در زبان آمده ٭ یاد تو مرا عاشقان را مونس جان آمده
هیچ موسی همچو ما در طالبان است هر گوشه ٭ رب ارنی گو شده دیدار جویان
آمده ٭ میان محمد یار جیو که یکی از خلفای جناب حضرت صاحب قبله بودند نادر
حالتی بر ایشان روی داد و گریه بسیار زار در حال شد مریدی نام بیهوشی افتادند
و میان محمد فاضل در غلبه حال بطرف آن حضرت دویدند آنحضرت او را در کنار
گرفته و آن جذب را حالت بکار رو داد ٭ محمد حیاتم عرس آن پیر طریقت آن

ثمانیه حقیقت آن سر نوشت تا ثانی صاحب شوق و آن بحر [illegible] طوفان امواج
ذوق و آن مونس نحیفان چمن خضر عادت شفیق و آن عنبر افشان ملیحان عشق
و عاشقی رباعی الفی تو که از نام [illegible] عشق ز [illegible] مقام [illegible] عشق
عاشق خشنود انکس که بکویت گذرد [illegible] هر بام تو [illegible] عشق آن سالکی
درویش و غنی [illegible] حضرت شیخ محمد [illegible] مدرسه العزیز [illegible]
و صفات حمیده [illegible] حضرت صاحب [illegible]
مخلصان و یاران روز [illegible] مقرر فرموده گفته بودند که [illegible] آمده حاضر [illegible]
موافق معمول [illegible] مجلس [illegible] اختیار [illegible] اکثر [illegible] آمده حاضر
شدند [illegible] تعداد [illegible] جمع آمده [illegible] در مجلس عام
خاص [illegible] و [illegible] از خاص و عام خلایق [illegible] شد [illegible]
اهل مجالس [illegible] آنحضرت کاهی در مجلس خاص اندرون [illegible] آمده [illegible]
[illegible] از جمال [illegible] کمال [illegible] آرای [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] مردمان [illegible]

بودند از همه بیش و حضرت صاحب و قبله فرمودند که تقدمات از میان بردارند تا مجلس
خاص گردد بنا بر آن که عام را هم حکم خاص رسانیده بودند که پیر و بالا و هم فقرا و
از همه بیدار بوده در آن وقت بر همه که نظر شریف می افتاد مست و مدهوش شده
بیطاقتی می نمودند بر هر که نظر می فکنی مست و خراب است ز ساغر چشم تو
ندانم چه شراب است **مجلس نهم** روز عرس حضرت سلطان العاشقین
رحمة العالمین حضرت سلطان نظام الدین احمد بداونی قدس سره العزیز
روز جمعه که مجلس مقرر است مردم جمع آمدند حضرت صاحب و قبله رو باهل
مجلس کرده فرمودند که فلان روز عرس حضرت سلطان جی صاحب
مقرر است باید که همه یاران و قوالان حاضر شوند روز مقرر فرش مجلس آراستند
خواجه محمد غفران نیز که یکی از مریدان خاص آنحضرت بودند معروض داشتند
که اگر حکم شود طعام برای حضار ترتیب داده شود فرمودند که در مجلس طعام ترتیب
دادن سنت نبویست اما درین وقت چنانچه باید بوقوع نمی آید خیلی فضل یا
می باشد و سبب کثرت ازدحام انام باعث تکلیف خاطر الحقیر اجرام

دیگر روایت چنان است که [illegible] طعام شیرینی تقسیم نموده شد و [illegible] عام
که فقیر [illegible] سم و رسم [illegible] طلب از زاویه [illegible] الحمد لله که
آن میسر است این فقیر را موقع آمدن به حجرهٔ شریف بردند و داران و مخلصان در
بسیار از قوالان حاضر شدند قریب یک پاس روز بر آمده حضرت [illegible] مقبلان
از حجره بیرون تشریف آوردند و مخلصان بر مشتاقان از انوار لقای خود سرفرازی
گونه بخشیده منور گردانیدند و دران روز جمال منیر و حسن بی نظیر آنحضرت به مرتبه
در چشم خلایق جلوه گر شد که اگر آفتابش و ماهتابش گویم سزاوار است بلکه آفتاب
و ماهتاب ذره از ان خورشید معانی می‌نمود شعر میکند کسب از رخ او [illegible]
آفتاب نور یابد از [illegible] آفتاب ز [illegible]
آداب بجا آوردند و جا بجا نشستند ارشاد فرمودند که قل بخوانید حافظان و قاریان
قل خواندند و فاتحه بارواح طیبه حضرت خواجگان چشت مقدم رسانیدند
اول [illegible] قوالان ملبوس شدند قوالان این غزل حضرت
خواجه حافظ خواندن شروع نمودند غزل رونق عهد شباب است دگر بستان را

هر مصحف [illegible] خویشتن الحان را ؛ ای صبا گر بجوانان چمن باز رسی
خدمت ما برسان سرو گل و ریحان را ؛ نیز رسم اینقوم که بر دردکشان
میخندند در سر کار خرابات کنند ایمان را ؛ همه شب زلف ندانم که چه سودا
داری ؛ که باز بر هم زده کاکل مشک افشان را ؛ گر چنین جلوه کند مغبچه
باده فروشی ؛ خاک روبی در میخانه کنم مژگان را ؛ بمجرد استماع این
ابیات بر هر کس اثر کرده بر اندام افتاد و آن حضرت نظر مبارک بطرف
هر یک میفرمودند عقل و هوش میربودند درین اثنا نظر مبارک بر این
کمترین افتاد جمعه را بکمال شوق در قدم آنحضرت انداختم و پروانه وار
گرد آن شمع محفل احدیت مینمودم و این بیت میخواندم ؛ فرد ؛ تو سراپا حسنی
من سراپا عشق تو ؛ ای بقربان سراپای تو سرتا پای من ؛ چون این
بیت را باواز بلند خواندم در تمام مجلس نعره بیطاقتی بیخودی پدید کرد مستانه
وا بیفتادند و کسانیکه کیهانی اهل وجد میکردند تا هم بیهوشی و در جوشش
بودند ؛ رباعی ؛ قیامت است که آن نازنین ست خرام ؛ چو پای بر لب آورده

جاوید نام کنند بخشش داد اجازت که رفتند انگیز [illegible] بغمزه گرد اشان [illegible] اهل شد
[illegible] میان شوق [illegible] و مریدان علم مجلس از حد بیرون بود حضرت صاحب مجلس
در مجلس انعام منع [illegible] تشریف [illegible] میدان شدند و عزیزانی که در مجلس حاضر نشسته بودند در کمال
[illegible] برای دیدن جمال مبارک متصل قنات می آمدند و خادمان همراه [illegible] متوجع
نگهبانان سراپرده ذوق [illegible] آن جماعت مانع میشدند و [illegible] حضرت از غلبه [illegible]
[illegible] و بیرون [illegible] زبان مبارک ارشاد نمودند که قنات از میان بردارند
[illegible] پرده بردارند که صاحب نظران منتظر اند دست بدست پرده قنات از میان برداشتند
محرم و نامحرم در هم آمیختند میان محمد یار و میان محمد فاضل را غلبه شوق بود از
حد زیاده میشد با همه [illegible] وجد می نمودند هر که نزدیک ایشان برای محافظت می آمد
بیهوش میشد غرض که شوق ایشان شوق انگیز دیگران بود سیادت پناه میر [illegible] رحمه الله
که یکی از مخلصان و مریدان آنجناب بود همواره جای [illegible] بیهوشی بود و [illegible] از محبت
فریاد و [illegible] بیهوشی [illegible] شد بارها دامان [illegible] پرسوز [illegible] مجلس فیض بدست آورد
و خواجه نور الدین را [illegible] حال در پیش آمد تمنای او [illegible] قدم رسید هر دو باهم [illegible]

شده مجلس متبرک گردید تا مدت مدید هر که را که حالت میشد و وجد رو می‌داد این هر دو
هم آغوش شده وجد می‌کردند اگر یکی را ازین هر دو فرقت میشد دیگر را هم میشد بعده
هر دو هم آغوش میشدند دران مجلس که با امید خود کامیاب شوند شکر الله تعالی تقدیم
رسانیدند **شعر** چه خوش باشد که بعد از انتظارش بامیدی رسد امیدواری
تا شام مجلس در جوش و مردمان در خروش بیک و تیره ماندند قریب شام
حضرت صاحب تعجیل فرمودند که شیرینی آرید و ختم کنید بموجب فرمان ختم کرده
شیرینی تقسیم شد این چه مجلس چه بهشت انجمن مقام است اینجا **شعر** عمر باقی
لب ساقی می جام است اینجا **تم** بعد ازان نماز مغرب با جماعت خوانده همه یاران
را رخصت فرمودند **مجلس ششم** روز جمعه که مجلس مقرر بود همه مخلصان حاضر شده سر
نیاز باستماع نمودند و منتظر ذوق و شوق و سوز و گداز بودند میان محمد یار و مولوی
محمد جعفر که ایشان هم یکی از خلفای اکمل جناب مقدس بودند حاضر شده و قوالان را
طلبان کرده نشاندند حضرت صاحب و قبله اندرون حجره مبارک تشریف میداشتند
بعرض رسانیدند که اهل سماع و اهل مجلس حاضر اند فرمودند که قوال خوانده مجلس شروع نمایند

[illegible]

بموجب ارشاد مولوی محمد جعفر صاحب قدس الله تعالی سره فاتحه بر روح مطهر ایشان
خواندند و قوالان شروع نغمه پردازی کردند و این رباعی از کلام شیخ میخواندند رباعی
نمیرد هر کرا جانانش تو باشی ۞ خوشا جانی که جانانش تو باشی ۞ در جنت کسی این اولیا
کسی را که هم دین و هم ایمانش تو باشی ۞ از این رباعی حالت عظیم به تعالی حق
به معارف آگاه میان محمد یار صاحب را روی داد و ایشان از دو چشم مبارک
ایشان جاری شده بود هر که صورت ایشان را معاینه میکرد بی اختیار میشد و میگریست
اما بجای خود نشسته بودند و همه مخلصان منتظر طلوع خورشید سعادت و منبع فیض
کرامت می‌بودند نظر بر دروازه حجره که مطلع آفتاب هدایت حضرت و غیره
در تصور جمال مفرح القلوب بودند ۞ بیت ۞ رفتم بتصور تو رفتم رفتم ۞ از خود بخبر
با تو گفتم گفتم ۞ بگشای در ... که مستم مستم ۞ مشتاق رخ خوب تو هستم
هستم ۞ بعضی عزیزان و یاران را مضمون این رباعی که بخط ایشان پیدا
بود رباعی ۞ بخشانت که چشم بر رخت چون چشم تصویر است ۞ ...
که دل به بستر و زلفت به زنجیر است ۞ الغرض چه خوانند ... ایشان گذشت

آمیز غزل میگوید ولیکن خونریزست که دل مشتاقان آن تیرست غزل یکباره کی دروازه
حجره مانند در رحمت گشاده شد و آنحضرت مستغرق دریای معرفت گشته
مستانه بر آمد چونکه نظر مشتاقان بر جمال مبارک شیخ افتاد از بیهوشی
افتادند و از هر طرف نعره زنان و خروشان دویدند همه را آنحضرت
در آغوش رحمت کشیدند و تسکین دل دیوانه‌ها دادند و بر میان مجلس
تشریف بردند بنا بر آن انجیر داری یکدیگر را گم نمودند درین میان قوالان
این بیت شروع کردند بیت من عرض حال خود بکنم با نظام الدین
ما کار خود نظام شود از نظام الدین از این بیت در همه‌ها اثر کرده در همه‌ها
شعله شوق تا بام کشید و بیطاقتی عجب از مجلس صادر شد و آنجا گذشت و جوش
و خروش بادر بظهور رسید فضیلت مآب شیخ ابو محمد جعفر زار زار گریستند
و گریان و نعره زنان بهم بر آمدند نعره ایشان اندر دلها چنان اثر کرد که
دو شخص دیگر همراه ایشان شدند میان محمد فاضل و میان محمد یار با
بود بحر کمال حالت عجیب روی داده که این هر دو بزرگ کمال حق معانقه

همی گریند و سینه بی‌صبری می‌مالیدند و بکام خود چرخ می‌زدند و لب آب که بعضی از ایشان چو بودند

عاشقان عشق چو ریزند و با خون سلطنت برقعه بدر پیش بجو پیشانه با نکار شوق خود برده بودند

که مرا سیم جبهه چون سفید غریوا از اهل مجلس برخاست و حضرت صاحب قبله

از مجلس بیرون اندرون تشریف آورده فضلا اهل شوق را در آغوش رحمت کشیدند

ارادت اعتقادان هر قدم می‌آوردند و عزیزان دیگر که بعضی کشیده برابر خانقاه

ایستاده بودند بجو دیدار فرحت آثار حضرت حبیبی چون آغوش کرده بودند می‌شدند و بت

بدیدار نعمت از کوچه آمدند تا جلوه ایشان صورت دیدار شد مجلس

بیهوش بودند از رحمت آن ساقی بهوش آمدند و بعضی مشتاقان که از آن درگاه

آسمان ابر رحمت چو ابر رعد و خروش فرستاده بودند مضمون این ابیات از

هر کی یا معائنه میشد غزل چه جلوه دار و قدت چه عشوه وا دلبر چه دلم

کند ادا بیت چه شوخ حسرت این اگر کس برو نرم کشایم

ندیده سینه آتش شوقی آغوش النور زر شهید ناز ت

بروز محشر سود نمایان لوح آب چشم و ابرو

زلف کوتاه دولت بهود نهایی عالمی را نه بلکه غریبی ندیده عالی چنین خوش اندام دلربا
شخصی از یاران بجناب اقدس عرض نمود که وقت عصر رسید و نزدیکست اذان باید داده
بموجب فرمان اذان داده شد قوالان سماع موقوف نمودند یاران که بیهوش
افتاده بودند در خیمات گذاشته چند برادر برای محافظت بر آنها متعین کرده
خود بدولت و ادای نماز عصر پرداخت و در مجلس عام رونق افزا شده صلوة عصر
ادا نمود حافظان پنج آیت خوانده فاتحه بارواح طیبه بزرگان ادا نمود ختم مجلس
کرده شده **مجلس [illegible]** اگرچه حضرت صاحب قبله در این مجالس بحضور تشریف
نداشتند اما ظهور ذات فایض البرکات که در همه وقت و همه حالت در حشمی خاطر
موجود اند از این جهت این مجلس را در سلک مجالس حضور ثبت نمود روز دیگر [illegible]
این کمترین به تقریب شادی بود خوانندها در اینجا وارد شده بودند و اکثر مردمان قبایل
عشایر جمع شده خوانندها میخواندند اهل قبیله باعث شدند که در مجلس باید
نشست چونکه طور حضرت صاحب موافق معمول پیران قدس الله ارواحهم خلوت
نشست بسیار عذر بخواست پیش نرفت ناچار [illegible] بالنوبت تنها نشستم [illegible]

با انقلاب بود چه بود بیت شد سیده چون استماع لطف بی منتهای دید کی رسی شی لطف باری

بدانم منتظر و مشتد چو حالان کرده ابیات را شروع کردند ﻫ عالم جمال تو جمیل است

جمیل الجمیل در ان حال نیم رجال جهانی آرای مرشد را ابیات پیش چشم جمعی

گریست و از خود رفته بیهوش افتاد خواجه نور الدین را از این حال در پیش آمد

الحمد لله علی ذلک نقل است در ملفوظات حضرت شیخ الدین ابو

المعالی قدس سره در احسن الشمائل آورده که روزی آنحضرت نقل از زبان مبارک

خود فرمودند که در ایام پیشین مردی بود عالم در ... پیمان ... نام و تحصیل علوم

ظاهری بکوشید و حاصل نموده در عهد خود بی نظیر بود و از علم و فضیلت خود غروری

بغایت بهم رسانیده بود و ایشان معتقد نیستند درویشی صاحب کمال شادی

بیگ نام نیز در ان شهر بود نظر بر قابلیت و علم و فضیلت آن مولوی مذکور

نموده در خاطر مبارک گذرانید که اگر چنین عالم در طریقه طلب حق قدم نهد بهره

از آن یابد خلق الله از چنین مرد فایده عظیم حاصل آید تربیت چنین کس

بسیار بموقع و بجاست چون این سعادت در نصیب او نبود هرگز بجز ایشان

معتقد نمیشد و آن شی دیگر در جهان شهر در وقتی آن عالم تعین اراده نمود و فاید
نشد در جهان ایام بزرگی صاحب باطن مسمی بشاه وجیه الدین در شهر گجرات
سکونت میداشت و فیض باطنی باکثر خلایق از ایشان رسیده بود این
بزرگ مریدی داشت دلربا نام که کامل و اکمل شده بود بجهان دلربا فرمودند
که ترا در شهر برهانپور رفتنی خواهد شد مردی عالم فیضو نام در انجا مغرور شده
روی اعتقاد بدرویشان نمی آرد و دو بزرگ دیگر اراده درستی او نموده بودند
هیچ مفید نشد نصیب آن عالم مغرور بدست تست برو و او را بیاد حق مشغول ساز
و از طرف خود خلافت داده باز مراجعت نما آن مرید دلربا بموجب فرموده
شیخ خود از گجرات روانه شده و اندک روز طی مسافت نموده در شهر برهان
پور رسید آن فاضل را دید که در یکی مدرسه نشسته و جماعتی در تحصیل علم نزد او
مشغول اند و خودی از حد زیاده بسبب علم دارد الغرض فکری بخاطر آورد که فیضی
صید وحشی را اول بدام صحبت باید آورد بعده انشاء الله خود بخود رام شده گرفتار
خواهد شد بیت هر چه درین عالم استغنا از اثر صحبت است ور نه کجا یافتی

ببیبی

بیدبهائی نبات [illegible] هم طالب علمان از درس فراغت یافته [illegible] بیدرین عزیز
در مدرسه آمدن شنیده نزد ما آمده طور رسیده [illegible] فقیر آن کتاب که [illegible] پیش خود [illegible] آمدی
دلربا گفت که گجرات آمده ام برای تحصیل علم اینجا رسیده ام [illegible] مذکور
گفت که پیش ازین تحصیل شما تا کجا رسیده فقیر دلربا ظاهر نمود که [illegible] خوانده ام
میخواهم که از میزان شروع کنم مولوی گفت که سن شما بسیار شده و این علم بدون
محنت چند روزه بدست آمدن مشکل و بار محنت در عالم جوانی [illegible] مرتب و
قوای شما ضعف غالب [illegible] است که این کار دست بردار شوید فقیر دلربا گفت
که شوق علم بسیار در دل پیدا است و از راه دور خود را در خدمت شما رسانیده
میخواهم که توجه فرمایید چون مولوی مذکور فقیر دلربا را شایق دید گفت بهتر است
می آمده باشید کسی از شاگردان خود را برای سبق شما مقرر کرده خواهم داد دلربا
گفت که اگر خود مرا درس نمایید و تعلیم فرمایید بهتر است و از شاگردان شما سبق نخواهم
گرفت مولوی مذکور مهربان شده قبول نمود فقیر دلربا میزان شروع کرد و همیشه بالا نفس
در مدرسه می آمد و صحبت پیدا شد [illegible] روز [illegible] سبق دلربا اعلی [illegible] داد

جذبهٔ دیگر میسر نمیشد روزی او کمالیت جاذب طرف مولوی فیضو نمود مولوی را
تغیر حال در رسید بکمالات و تصرفات میان بالاجماع داد مولوی میان فیضو را
در ربود نزد والده خود رفتند حقیقت گردیدن خود و تصرف شاه دلربا ظاهر
نمود والده اش که عاقله و صالحهٔ وقت خود بود این خلف رشید خود را ارشاد
کرد که اگر ازین فقیر نعمتی بدست آید آن نعمت را حاصل نما فیضو از نزد
مادر خود آمده بقدم آن فقیر دلربا نام افتاد و معتقد شد و التماس نمود
که مرا در بندگی خود قبول فرمائید درویش دلربا بشغل باطن فیضو را مشغول
گردانید در مدت قلیل باطلاق ذو نیم او جماعه مبدل شد فرد او صاحب
ذو نیم چنان بلال شد شهر عقده که در تو بود حل شد فرد بعد از آن میمیان دلربا
با حقیقت فرستادم شیخ خود و موجب آمدن در برهانپور با میان فیضو
بمیان آورد و خلافت خود داد و در منتظم فی خلائق اذن داده طرف گجرات
روانه شده بخدمت شیخ خود مشرف گشت از خواجه محمد نور الدین که یکی
از مریدان جناب حضرت صاحب قبله شیخ نظام الدین اورنگ آبادی بود

در کتاب نقل کرده که روزی بخدمت حضرت صاحب و قبله ما حاضر بودیم که جوانی
نامی افغان لوگری اعظم شده با سر و پا برهنه چنانکه در سر داشت بخانقاه مبارک
در آمد از یاران دیگر پرسیدیم که این مرد کیست و چگونه دیوانه شده است یاران نقل
کردند روزی این مرد باراده مجادله و مکابره بخدمت حضرت صاحب و قبله آمده بود
دران روزها آنحضرت از حجره بیرون کم تشریف فرما میشدند و دروازه حجره بند می بود
در میان شب و روز یکبار یا دوبار تشریف بیرون می آوردند و زیاده از دو ساعت جلوس
نمیفرمودند اتفاقا این مرد دیوانه باراده نزاع آمده نشست و آن روز مجلس که بعد
بر وقت مقرر چنانچه دروازه حجره گشاده شد و آنحضرت بیرون تشریف آوردند
همه یاران و مشتاقان پر سوز و گداز بمجرد دیدن جمال مبارک در جوش و خروش
آمدند و یکبار که نظر پر اثر بران مدعی هم افتاد و در تمام بدن او لرزه در افتاد و بیهوش
گردید همراهیان او برداشته بخانه بردند پس از آن روز این مرد را جنون گرفته
روز افزون میشد چون قبایل او ازین حالت آگاهی یافتند برداشته بخدمت
حضرت صاحب و قبله آوردند و التجای بسیار نمودند که این کس هیچ بی ادبی روبروی

من کرده ... چون در حق او بد گفته ابا قبایل او ظاهر کردند که این مرد از خانه
خود باین اراده فاسد بی اوباشانه آمده بود سرای خود یافت حضرت صاحب و قبله
فرمودند که بی ادب را غیرت فی نهایت الهی تغییر و ادب خود میکنند ولیکن
طریق ما هرگز نبوده اما غیرت الهی را حکم الحال باید که چند روز دیوانه را در حلقه
ذکر جهر با یاران خانقاه حاضر میکرده باشند شاید که بفضل الهی دستگیری نماید
و این مورد نظر ربانی کرامت فرماید پدر او التماس عرض نمودند که حقیقت دیوانگی
و جنون او شنیده نوکری از دست میرود فرمودند که بخشی سرکار شاه با ما اتحادی
میدارد گفته میفرستیم چنانچه گفته فرستاد بخشی سرکار بموجب فرموده حضرت
صاحب و قبله نوکری او را بحال داشته و این دیوانه همیشه در حلقه جهر حاضر
میشد بعد از چند روز بحقایق آگاه میان محمد یار فرمودند که این دیوانه را شغل
باطنی مشغول سازند امروز بهوش آمده میان صاحب او را مشغول فرموده الحال دیوانه
خوب شده الحق هر که دامن الذین حق گویان گرفت بحق رسید روزی حضرت
صاحب و قبله شیخ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سره ذکر مبارک حضرت قطب

الاقطاب خاقانی فی الله حضرت شیخ کلیم الله بزبان الهام ترجمان آورده
فرمودند که حضرت شیخ هرگاه که مجلس سماع می‌فرمودند سوای یاران
مشغول و ذاکری را راه نمی‌داد بلکه آن روز بر در دروازه یکی از یاران باکمال
خود را می‌نشانند که اجنبی را نگذارد که در روز مجلس لیکن مرا فرمان
بر در دروازه نشستن داد بموجب حکم بر در دروازه نشستم بسیار کسے یاران
را حالت غلبه شد و نعره‌ها برآمد و شور از منزل مردمان همسایه و رهگذر
از آن طرف عبور می‌کردند ایستاده می‌شدند تا بجایی که قریب پنجاه و شصت کس گرد
آمدند و از من پرسیدند که درینجا اینقدر شور و غوغا از چه جهت گفتم مجلس سماع
است و این شور از صاحب حالان و سوخته جانان است که در ذوق و شوق
و ذکر و فکر الهی از سینهٔ شان بر می‌آید آنجماعه بجد شدند که مرا هم اندرون دخل دهید
تا حال ایشان هم معاینه کنیم در جواب آنها گفتم تا آنکه کسی را حکم نشستن یاد الهی بدست
نمی‌آید درین مجلس نمی‌گذارند و بار بار می‌خواستند چون وقت نهایت آن گریه و سجده
بلوغ خلایق رسیدند و الفتنه را صورت الحاح بجناب حضرت قطب الاقطاب رسانید

که یاران با مطلق هیچ تقصیر نمایند که ما هم ازین سعادت بهره‌مند شویم گفتم
که امروز روز مجلس است فردا اگر بیایند شما را اجلال زمت حضرت قطب الاقطاب
فانی فی الله خواهم برد شاید که طالع شما یاوری نماید حضرت شیخ التماس
من در حق شما قبول سازند آن مردان فردای آن روز اتفاق کرده نزد من
آمدند و بنده آن جماعه کثیر را بر دروازه حضرت شیخ نشانده خود اندرون رفتم
احوال ایشان را نقل نمود فرمود که هدایت این جماعه کثیر بسعادت ابدی مشرف
شد خواجه محمد نور الدین نقل میکند که روزی بنده بجناب مرشد برحق حاضر
بود که یکی از یاران از طرفی آمده سعادت قدمبوسی دریافت آنحضرت از احوالات
یاران که دران ضلع بودند پرسیدند الغرض احوال هر یک را انچنانکه بود بعرض رسانید
درین ضمن عرض نمود آنمرد که در مجلس مبارک بی ادبانه آمده بود دیوانه سرشته شده
هر چند علاج او میکنند دیوانه تر میشود من ازان مخلص پرسیدم که آنمرد کیست
و چگونه دیوانه شده او نقل نمود که روزی در شوال پور مجلس بود شخصی شراب خورده
و پیاله بر دست گرفته در مجلس مبارک در آمد هر چند که مردمان ممانعت کردند

ممنوع نشد چونکه روبروی حضرت صاحب قبله آمد از شدت آنحضرت
فرمودند که ای عزیز درینجا بندهای خدا ذکر می کنند و ذوق و شوق و وجد میدارند
درین مکان بچنین حال آمدن روا نیست برخیز و بیرون برو آن مجذوب لا یعقل و عالم
سکر حرفهای چند از زبان برآورد و گفت که من مست هستم ازینجا چرا می کشید من
بحال خودم صاحب قبله فرمودند اگر بحال خودی خدا تعالی در همین حال ترا ابدالآباد نگه
آنکس در همان حال است چون این نقل تمام کرد حضرت صاحب قبله فرمودند که
من هرگز کسی را تا حال نرنجیده ام و نخواسته ام ولیکن این غیرت الهی اگر کار خود
کند که او باین بلا مبتلا گردد درین صورت تدارک کسی بکار نمی آید تیر بود که بهدف
رسید مصرع باده دلکشان هر که در افتاد بر افتاد نقلست از کتاب غوثیه روزی
حضرت صاحب قبله قدس الله سره الاقدس از زبان مبارک بیان فرمودند که
شخصی طالب حق شده پیش بزرگی رفت و درخواست بیعت نمود آن بزرگ
صاحب کمال گفت که هنوز در تو استعداد و یاد حق پیدا نشده که ترا مشغول گردانم
آن طالب گفت هرچه حکم شود بجا خواهم آورد آن شیخ اکمل فرمود که فردا وقت دو پهر بر فلان

دروازه رفته ایستاده شو هیزم فروش پشتاره هیزم بر سر نهاده خواهد آمد باید که پیش
او بروی و بی تحاشا طمانچه بر رویش بزنی و تمام بزنی و آنچه او بگوید بوی
هیچ سخن ظاهر نکنی آن مرد بموجب فرموده بزرگ بدروازه رفته شد آمده ایستاده
ماند منتظر آن هیزم فروش می بود ناگاه وقتی دید پیرمردی که از غایت سن ضعیف
پشت خم پشتاره کاه هیزم بر سر خود نهاده عرق ریزان بدروازه در آمد آن
مرد طالب چون حالت ناتوانی او ملاحظه نمود بر حال زار او رحم آورد و لیکن از
از فرمودهٔ شیخ کامل انحراف نتوانست کرد پیش آمده طمانچه بر روی او زد و آن
پیر منحنی از ضرب شدید طرفی بیفتاد و پشتاره او یک طرف بیفتاد و ضارب
طمانچه بخود اندیشید که شاید کار او بآخر رسیده باشد از آنجا گریخته بیک طرف
خود را پنهان ساخته و ایستاده میدید بعد از چند ساعت آن پیر مضروب
بهوش آمد و بهر طرف نگاه میکرد و نظر او بر ضارب افتاد و از جا جست و دویده
نزد او رسیده بر دست او را گرفته بوسید و عذر بسیار خواست و پرسید که مبادا
در دست مبارک تو آسیبی رسیده باشد چنانچه از ضرب قطرات خون میچکید

چون آن مضارب طالب ضروب چنین دید مرید شده منفعل از کار آن نحو حیف
نمود بعد ازین تواضع و شادی بسیار بشتاره هادئ عزم بر تکرار گرفته روان شد
بوالی طالب محقق اوست و دیگر کس در طلب کیفیتی چنین نه پیش گاه وا فرموده
نعمت از آن عملی خرید معتبر از آن بکار خود آورده باقی را بمحتاجان
داد چون از انجا روان شد در راست طرف خانقاه آن شیخ وقت
آمد طالب را انفتح که در شیخ پیر کاه مرید فیض یکی از مریدان آن شیخ بود
زلیخا نام بخاطر آورد پس هر دو بخانقاه آمدند شیخ گفت
دید آن مرید نشسته خطرات شیخ ظاهر شد شیخ فرمود که اول اینقدر بنفسی
رابعه رسان بعد از آن در وقت طلب آن خبر در آنجا تا قابل باذوق گردی

بیت یکقدم بر نفس خود نه وان دیگر در کوی دوست ॥ هر چه بینی دوست بین با

آن و این نسبت کار نیست نقلست از کتاب مذکور که روزی حضرت صاحب
وقبله از زبان خود ارشاد فرمودند که طالبی نزد شیخی آمده بیعت نمود و مشغول شد
روزی بخاطر شیخ آمد که رفته حال آن طالب ببیند

دریافت نماید که در کدام کار است از جای خود بر خاست و چون در آن مرید طالب حق رفت
دید که بخواندن قرآن شریف مشغول است شیخ رفته نزدش نشست و بمرید پرسید که چه
میخوانی آن مرید عرض نمود که تلاوت کلام الله میکنم فرمود علامت الفضل در یاد
حق مشغول باش و از جمیع کارها دست بردار باش مرید آداب بجا آورده مشغول
بارها مصر گردید بعد از چند روز شیخ بار دویم بدریافت حال او برفت و دید که سر
بمراقبه کشیده و رو بطرف آورده نشسته قرآن شریف روبرو طاق نهاده
شیخ پرسید که بابای من در طاق کدام کتاب است آن مرید عرض نمود که این
کلام الله است شیخ فرمود که از اینجا قرآن بردار که اگر خطره تو بتلاوت میل گشته
باشد آن مرید بموجب حکم شیخ همچنان کرد بعد از چند روز که رابطه یاد الهی با آن
طالب دست داد و سررشته شغل باطنی مستحکم گردید شیخ آن مرید خود را بر آن
تلاوت قرآن شریف تاکید بلیغ نموده آن مرید التماس نمود که پیشتر برای تلاوت
منع فرموده بودند الحال تاکید است آن بزرگ صاحب کمال گفت چونکه اوایل
درین راه قدم سعی نهاده بودی و رابطه شغل هیچ استقامت بر دولت نیافته بود

منع نموده بودم وانوقت که غفلت از قلب تو رفع شد و شغل باطن تو در آن
جاریست پس ازین مصلحت هرچه خواهی بخوان تو امر نخواهد شد همچنین فوائد
اوامر موجود ارشاد نمود طالب را باید که در ابتدای حال هیچ کار متوجه نشود غیر از ذکر کلمه
نفی اثبات یا پاس انفاس چون شغل باطن به مرتبه اتم رسد بدانکه کارهای
دیگر در شغل او مزاحمت نمی رساند و بمطالب دیگر پرداختن مضایقه ندارد چه حبیب
مقوله که دست بکار و دل بیار نقلست از کتاب مذکور خواجه محمد نور الدین
مرید و محل اختصاص حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی قدس الله
سره العزیز بود بیان میکنند که روزی بخدمت حضرت جناب مرشد خود رفتم
آنحضرت مشغول بودند در آن وقت کتاب نفحات پیش آنحضرت بود چون
نشسته ماندم اجل نفحات بر دست بمطالعه کردم مشغول شدم حضرت صاحب
قبله بر من بود خطاب عتاب آمیز کردند و فرمودند که صحبت بزرگان طالب
را همچو آفتاب است و صحبت کتاب مانند ماهتاب با صحبت آفتاب
میسر آید لازم که طرف ماهتاب بنظر باید کرد این کلمات از زبان مبارک

ارشاد فرموده برخاستند و اندرون حجره شریف رونق افزا شدند از ورود این
حالت لرزه بر اندامم افتاد و ترس عظیم رو یداد یکبار که این خطره در دلم خطور نمود.
زهی سعادت که حضرت مرشد برحق زبان به نصیحت تو گشادند اینهمه مقتضای
فضل و کرم است **نقلست** از کتاب مذکور که روزی مردی نزد حضرت صاحب قبله
از حقایق و معارف سوال کرد آنحضرت فرمودند جواب این کلمات هویدا
و علانیه نمیتوان گفت بعده این کلمه بر زبان مبارک راندند که شخصی نزد
حضرت ابوهریره رضی الله تعالی عنه استفسار چنین مقدمات نمود ابوهریره
بسائل فرمود که از حضرت رسالت پناه دو علم آموخته ام یکی علم را در خلایق اظهار
نمودم و علم ثانی را پوشیدم اگر از ان علم پوشیده ظاهر نمایم رگ گردن من از
تن جدا شود و حدیث را خواندند **فایده** روزی حضرت صاحب قبله نشسته بودند
و چند یاران در ان وقت صحبت داشتند در رساله در انوقت مذکور میشد که
در زبانی حضرت سید محمد گیسو دراز بود نقلی از ان ذکری نمودند که سید محمد گیسو دراز
فرمودند که شنیدم از مشایخ سلف مردی بود صاحب کمال ذوی المال اتفاقاً

روزی از مریدی ناخوش شده از آمدن منع فرمود و بیاران دیگر تعیین کرد و خلاف
سکونت پیدا نشستند تا کلید بسیار و منع آن مرید نمودند آن ممنوع بلند دلقی او
دست آمد آمدن موقوف نمی ساخت یاران و ساکنان خانقاه هر چند مانع میشدند
آن ممنوع از انجا باز نمی رفت و اگر زجر هم منع میکردند بدی نمودن هیچ کمی بحال
نمی آورد چون مریدان از وی بتنگ آمدند حقیقت حال پیش شیخ
معروض داشتند شیخ بمرید آمد زجر و تنبیه بسیار نمود گفت هر روز صبح آمده و معتقد
باز در خانقاه آمد خادمان خانقاه بعرض رسانیدند که فلان کس باز آمده است شیخ فرمود
چندین تعصب زده بود نمایند چون آمد در محبت شیخ ثابت قدم بود امن
بازش باید چون باز آمدن آمد و سیم شیخ رشید بیرون بر آمده در کنار رحمت گرفت
و اکرامها نمود و او را باعزاز معزز ساخت چونکه نقد محبت او بر محک آزمایش
بلند نموده از جهت بالطاف شیخ فایز گشت حضرت سید محمد گیسو دراز این
نقل را ادا کرده بزبان مبارک انداختن روزی که این نقل شنیده ام از شیخ
آن فرا دیدم که مرا حضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس الله سره العزیز چند تفایی زده اند

درحق بد کنند من دروازه ایشان را نگذارم بعده حضرت شیخ نظام الدین اولیا
قدسنا الله بسره الاقدس این کلمه فرمود که درین عصر کجا همچنین کسی که ازو این قسم
رسوخ بظهور رسد درین زمان اگر شیخ حرفی بمریدی گوید مرید از صورت شیخ بیزار شود
پیش ازین طالبان صادق بوده اند که چنین اعتقاد میداشتند اللهم ارزقنا
هذا العمل نقلست از کتاب مبارک که روزی برادر کلان خواجه کامگار خان
جامع الکلم که تصنیف سید محمد گیسو دراز است مینویسند حضرت صاحب تسلیم
الاستماع میفرمودند در باب محبت و اخلاص سید محمد گیسو دراز بخدمت خواجه
نصیر الدین محمود چراغ دهلوی در آن کتاب در آمده حضرت صاحب و قبله
نقلی از زبان مبارک خود بر آن مستر فرمودند که روزی حضرت سید محمد گیسو دراز
قدس الله سره العزیز از جایی بالای ملازمت پیر خود یعنی حضرت خواجه نصیر الدین قدس الله
سره العزیز آمدند بعد از مدت ملاقات میسر آمد چنان رفتند که سید ذکر حضرت خواجه نصیر الدین
باعث جوار شده فانند درین را مشهور ساخته بودند که سید محمد رسیدند و سید محمد سر
عجز و نیاز را بر زانوی مبارک حضرت خواجه نصیر الدین نهادند از زبان مبارک فرمودند

که سید محمد پائین تر حضرت سید محمد بر ساق پای بوسه داوند باز فرمودند که سید از این هم فروتر
پای ایشان بر قدیم شریف بوسه داد باز فرمود که از این هم فروتر ایشان بر رکاب شریف
آنجناب بوسه دادند باز فرمودند که از این هم فروتر تا اگر سید محمد بر سم اسپ رسید سید محمد سم
اسپ را بوسه داد و بعد از آن حضرت خواجه نصیر الدین الطاف مرحمت بر حال سید
محمد مبذول داشته فرمودند بعضی مردمی ظاهر بین را آن وقت خاطر بود درین حضرت
خواجه نصیر الدین رسانیدند که سید محمد بوسه از حد در [illegible] ناخلف سید [illegible] آنحضرت
بر نسبت الهیه [illegible] باعث علوم شد پس حضرت خواجه نصیر الدین
طلب [illegible] ماجرا از سید محمد پرسید تا تسکین آن گردد چون آنمرد
پیش سید محمد رحمة الله علیه استفسار این کار کرد حقیقت را ظاهر نمودند که هر گاه که از
حضرت شیخ [illegible] از زبان مبارک [illegible] آمد و من ادای آن بوسه کردم
هر سه فرمان مرا [illegible] گشائیده شد و حل مشکلاتم میگشت و مرتبه بالاتر عروج
مینمود نقلست از کتاب مذکور خواجه محمد نور الدین که یکی از یاران حضرت
شیخ المشایخ شیخ نظام الدین [illegible] آبادی است نقل می نماید که مردی [illegible]

بزرگان سلسله خود را در خواب دید که او را بزرگان دست بدست گرفته بدرگاه نبوی
صلی الله علیه وسلم بردند و در مجلس همایون حاضر گردانیدند آن سعید نیک بخت چشمان
خود را از مشاهده جمال رسول منور گردانید جناب رسالت مآب ارشاد فرمود
که تا چند بیگانه خواهی ماند برو نزد نظام الدین اورنگ آبادی و بعز خدمت آن آستانه
او برس تا ترا فیض باطنی رو نماید چون عبد العزیز از خواب بیدار شد فردا بجناب
اقدس حضرت صاحب قبله آمده نشست چون نظر شریف آنحضرت بر
آنکس افتاد از خوشوقتی تمام برخاسته عبد العزیز را در آغوش گرفتند و
مرحمت بسیار و الطاف بیشمار بر حال او فرمودند و شفقت از حد زیاده نمودند
نزد خود نشانده متبسم شده پرسیدند که خوش آمدید از کجا آمدید آنچه
که حقیقت شب در خواب دیده بود بمعرض عرض داشت پس از شنیدن آن
آن ماجرا آنحضرت صاحب وقت اندرون حجره بردند از نعمت باطنی
سرافراز داد چون بیرون تشریف آورد بشاشت و خوشدلی بر روی مبارک
هویدا بود بر آنحضرت و از جمله بر صاحب ذوق شد عاقبت از کتاب احسن الشمایل

که روزی حضرت صاحب قبله با یاران نشسته بودند و ذکر حالات حضرت شاه
برهان الدین غریب قدس سره در میان آمد حضرت صاحب قبله از زبان مبارک
فرمودند که شاه برهان الدین یکی از اولیای کامل بودند این نقل از زبان کرامت بیان
در معرض بیان آوردند که ایامی که حضرت شاه برهان الدین قدس سره العزیز در عین
حیات بودند بادشاه آن زمان حالات وجد و سماع و مجلس ایشان را می شنید
متعجب این می شد اما تحقیق نمی گشت روزی بخاطر بادشاه در رسید که همیشه
شنیده می شود هر که در صحبت ایشان می رسد صاحب وجد و حال می گردد نفس اسامی
از جمله غلامان خود بجهت امتحان تعیین فرمود و در خدمت حضرت شاه برهان الدین
پیغام نمود که اگر در صحبت شما اثر است بر این غلامان هم اثر شود چون غلامان مذکور را
از طرف بادشاه پیش آن حضرت شاه برهان الدین آوردند و پیغام بادشاه را نیز رسانیدند
شاه برهان الدین در جواب نزد بادشاه گفته فرستادند که اگر این غلامان شما مادهٔ قابلیت
دارند ان شاء الله تعالی در اندک زمان در صحبت ایشان اثر خواهد کرد ولیکن [illegible]
و اگر [illegible] خارج [illegible] الرحمن [illegible] صحبت [illegible]

اثر صحبت ما معلوم خواهد شد چون پیغام بر از طرف شاه برهان الدین جواب حاصل
نموده نزد پادشاه رسانید پادشاه از استماع این خبر بیشتر متحیر گردید هفت نفر صاحب
جمال خوش رو آن هفت غلام نزد شاه برهان الدین فرستاد حضرت شاه برهان الدین
آن هفت کس را نظر جمع تفقد فرمودند و بصحبت شریف خود حاضر ساختند
از اثر صحبت میمنت تصرف ایشان در عرصه چهل روز همه آنها از جمله کاملان
صاحب وجد و ذوق شدند چون پادشاه را احوال آن هفت نفر بعرض
رسانیدند بی اعتبار شده برای دریافت صحبت ملازمت دوید و یکی از معتقدان
آنجناب گردید **نقلست** از کتاب مذکور که روز جمعه مجلس مقرر حضرت صاحب
و قبل بعد خواجه ابدال که یکی از خادمان آنجناب بود چند حافظ را با خود آورد دو دست
گذرانید چنانچه آنجماعه حفاظ تا آخر مجلس همانجا بودند و وجد و حال صاحب دو قتان را
معائنه نمودند فردای آن روز شخصی از آن حافظان دست محمد نام گرفتار دام
این دغدغه ناتمام گردید و باز با بستان بوسی رسید و وقت هدایت ادام
رسید و التماس بیعت نمود قبول افتاد روز دیگر شخصی بود که باز آن عزیز در مجلس

شریف حاضر شد الماس بخیه روز خوب بجای آورد روز دوشنبه وقت زوال تحت
نماز عصر خواجه محمد یار وکیل و خواجه معز الدین نخشبی بود که در دروازه حجره شریف
نشسته بودند که بعد از لحظه‌ای [illegible] سوره [illegible] مشغول [illegible] یاران و
یاران دیگر استماع می‌نمودند در اثنای حضرت [illegible] و [illegible] حجره
کشاده خورشید [illegible] طاعت [illegible] وقت محمد را
معروف خود [illegible] از حجره مبارک [illegible] بشغل [illegible]
در [illegible] شده بعد از آن خود [illegible] بیرون حجره تشریف فرما شدند
آن روز نماز عصر خواندند بعد از آن خواجه کامگار خان را ارشاد شد که کیمیای سعادت
را بخوانید او خواندن شروع کرد و حضرت صاحب قبله استماع می‌نمودند
از کتاب [illegible] که روز حضرت شیخ المشایخ شیخ نظام الدین اولیا [illegible]
نقل از سعادت خود [illegible] بیان فرمودند خواجه کامگار خان و
خواجه نور الله خان [illegible] جمال الدین و غیره بسیار از [illegible]
دوران و فقرا حاضر بودند که همه [illegible] واردات [illegible]

چنانچه آنحضرت فرموده که شبی بطریق سیر طرف باغ گذر افتاد در آنجا قبری
بود بران نشستم و مشغول بودم چون پاس شب زیاده گذشت در خاطر آمد
که شب همین جا باید ماند خود را بر سر چشمه آن قبر دراز کردم دیدم که
شخصی روبروی ما آمده قبر تازه را وا میکند چون این چنین دیده بود دانستم
که انگلیس نباش خواهد بود برای [illegible] کفن مرده آمده سخت خود را
بیحس و حرکت ساختم که خلل در کار او نشود چنین بغور تمام دیدم معلوم شد
که انگلیس مرده را از قبر بر آورده درختی که نزدیک قبر بود مرده را نشانیده آن
درخت بالستاده چند چوب بران مرده بزد و چند چوب در پهلوی او نشست
نمود و بر روی مرده ایستاده شد چون این تماشا بنظر آمد معلوم شد که
انگلیس نباش نیست متوجه او شدم که بوجه احسن ملاحظه نمایم انگلیس
پیش آن مرده بدیر ایستاده ماند و نگاه تیز تیز بدان میکرد تا آنکه مرده بحرکت
آمد و انگلیس متوجه شده اقبال و پس در آن مرده کفن خود از بر کشید و با آن مرده
تازه پوشانید و پوشاک او خود پوشید و او را در قبر مدفون کرده چبوتره

خبر از آن جست نمودم اگر آنجا رو از غشی بی آنجا رسید علوم الهی [illegible] تو دیده

همه را دیده سعایت نمودم آن راست بگو تو کیستی و چه کار کردی جواب گفت

که من مردی جوگی ام در جستجوی آن جسد پیری ما اتفاق شده بعد از کار و جستجو بسیار یوم

که این مرده مانده در قبر دفن کرده اند انتقال روح نمودم [illegible] بعد از آن ختم

و جسم خود را در آن قبر مدفون کردم چنانچه شما ملاحظه فرمودید لیکن [illegible] از طرف

من [illegible] مخصوص شده گفت اگر چنین فرصت [illegible] تعلیم این علوم که لازم است

بیاموزم دست از وی باز داشتم و جواب دادم که مرا از این علم شما کار نیست

در کسب دیگر مشغول ام آن جوگی از پیش من روان شد و برفت بعد از آن

فرمودند که انتقال روح شنیده بودم که جوگیان میکنند در آن روز این تماشا دیده

شد نقلست از کاتب مذکور از خواطر نور الدین که سعید بیگ نامی منصبدار

در خدمت صاحب و قبله قدس الله سره العزیز بندگی و ارادتمندی داشت همیشه

برای آستانه بوسی حاضر میشد اتفاقا چند روز منقضی گشته که حاضر نشده بعد از آن

مدت دراز آمده حضرت صاحب و قبله مرحمتی که درباره او داشت احوال پرسیدن نمودند

و باعث دیر آمدن استفسار فرمودند سعید بیگ عذری ظاهر نمود قدری
بجناب حضرت نشسته رخصت شد چون آن شخص بشغل باطنی مشرف
بود و اثر ملازمت آنحضرت میرسید و تصفیه باطنش بمرتبه اعلی رسیده
بود ظاهر چون زنی که در طریقه خود عابده بود مدتها بر زمین ننشسته و
سالها در تمام شب و روز بر یک پا ایستاده می ماند و هم بر یک پا میگشت چنانکه
یکی از ریاضات ایشان است در طریقه خود مرشد و هادی وقت بود بسیار مریدان
و چیلها داشت اتفاقاً اول سعید بیگ بر آن زن جوگی مبتلا گشت و اثر اضطرابی
و ناشکیبائی در عشق او حاصل بود بیت غلام عشق شو اندیشه اینست و بس همه
پیشینیان را پیشه اینست نثر القصه سعید بیگ در دام عشق آن زن جوگی
بدرجه کمال گرفتار شده سرمایه عقل از دست داده گاه گاه بخدمت حضرت
صاحب قبله حاضر میشد و تغیر حال او معاینه میگشت بیت از پریرویان زنگ
و تلبیس دلها دل شد عاشق بیچاره هر جا میشود رسوا میشود روزی حضرت صاحب
و قبله از سعید بیگ پرسیدند که حالات خود را چرا ظاهر نمیسازید لازم که اخفا

ندارند و دخول را نگویند شاید که از دوا فانه عنایات الهی علیحده همرسید چنانچه سعید بیگ
حقیقت گرفتار زخم دل طلم التفاتی حضرت قبله البحباب حضرت صاحب و قبله معروض
داشت آنحضرت خاطرش را تسلی داد و سعید بیگ بمیان محمد علی که از یاران مخصوص
آنجناب بودند مجدد شد که متوجه شده هر نوعی که بوقوع آید حضرت صاحب و قبله را
در مکانی که جوکی زن ایستاده است باید برد یقین که از نظر جلاتر آنحضرت آن بدذات
کافر کیش در گروه هدایت کیشان داخل شود پس میان محمد علی صاحب و چند یاران
دیگر سراه حضرت صاحب نشسته بودند و در آن هنگام حضرت صاحب و قبله اکثر اوقات
برای سیر تشریف فرما میشدند چون آنحضرت از مکان عالیشان خود برآمدند میان
محمد علی صاحب عرض نمودند که امروز سیر این طرف فرمایند قرار یافت چون آنحضرت
آن طرف برد دید که آن جوکی زن زیر درختی ریسمان در دست کرده انجا در رسم
جوکیان ایستاده بود منتظر تشریف آوردن آنحضرت بود چون حضرت
صاحب و قبله بموجب التماس میان محمد علی برادر سعید بیگ رعایت فرموده
در آن مکان بطریق سیر تشریف آورده اکثر معمول آنحضرت بود که برای شوق کسب

ز موهبات الهی و اخذ فتوحات نامتناهی در کثرت بازار شوق که همواره فیضان
انوار لامتناهی لامتناهی و جویان سالکان آگاهی و ذوق پیدا شد تشریف فرمودند
دیدند که آن نازنین در زیر درخت ایستاده و هنودان کافر و کفره هنودان گرداگرد
او نشسته حضرت صاحب و قبله نیز آنجا جلوس فرمودند اتفاقا یاری از یاران آنحضرت
آنجا وارد شد چون آنحضرت را دید در آن آمده قدمبوسی نمود و دستهٔ گل در دست
داشت بنظر انور گذرانید حضرت صاحب و قبله ارشاد فرمودند که این گلها را
بجانب آن نازنین مجلس تقدیم نمایید پس آن عزیز آن گلها را بکسی میداد انکس آن
حیا نمود بسیار بیچارگی و آداب بجا آورده چنانکه بآن جوگی زن
داد او باندازه مشغوفی زاهر کار نمود هر دو کار خوب کار فرمود یکی
معشوق ما حسن و جمال و هم اعجاز خوب گلها را که ظرفیت حضرت صاحب
و قبله را بجای گرفتن آنگل ارشاد نمودند آن جوگی زن گفت که من نخواهم
گرفت چرا که اگر بگل حضرت خوانده میشود نباشد که شما هم حضرت خوانده باشید آن کفره
ندانست که هزاران معشوقان و عاشقان حیران جمال این پادشاه خوبان اند حضرت

صاحب قبله فرمودند که اگر قتل نمی‌کرد عنقریب خوار خواهد شد و چون نسیم مریدان شده

مکه‌های حسرت چو لاله داغ از گلزار بی نیاز خواهد چید خضر عجم مسلمان خواهد شد این

کلمات بر زبان مبارک آورده برخاستند و کار اسعد ساختند سعید بیک در رکاب

سعادت تا به دولتخانه رسید آنحضرت بآن دلداده فرمودند که فردا علی‌الصباح دیگر پیش آن

کافر کیش خواهی رفت انشاءالله تعالی آنچه شنفته‌ای بشارت بظهور خواهد آمد سعید بیک

آداب بجا آورده مرخص گشت فردا آن نزد حضرت صاحب قبله آمده معروض داشت

که آن جوکی زن از شوالا پوری طبیعت دیگر روانه شده و در فلان مکان گذر کرده

از شوالا پوری امروز منزل دارد حضرت صاحب قبله فرمودند که امروز البته نزد معشوق

خود برود که مسلمان شده با کمال رفیق خواهد شد سعید بیک بموجب حکم انور نزد

محبوب خود رفت چون نزدیک رسید و بنشست و آن جوکی زن که هرگز التفاتی

نداشت دران روز فرمان بردار شده لب بکلمهٔ شهادت گشاد و فی الفور مسلمان

شده چنانچه دوان که مریدان و معتقدان او بودند همه اسلام را گرفته رو بکفر نهادند و آن

نومسلمه با سعید بیک گفت که من همراه تو ام هر جا که مرضی شما باشد مرا ببر فی الحال

اراده مسلمانی در خاطرم مقرر شده در اسلام آمده ام و دست از کفر برداشتم پس
سعید بیگ آن کافره را در اسلام آورده شرایط اسلام بدو فهمانیده و در عقد
نکاح در آورد چنانچه از و طفلی بوجود آمده غرض دران هنگامی که آن زن اسلام آورد
همگی هنودان جمع شده بر سعید بیگ غلبه نمودند و در پی کشتن او شدند چون این
احوال بسمع همایون حضرت صاحب و قبله رسید همه یاران را برای معاونت
سعید بیگ حکم فرمود چنانچه مخلصان آنجناب مسلح شده نزد سعید بیگ رسیدند
و خبردار و پاسدار سعید بیگ گردیدند و حضرت صاحب و قبله القاضی شولاپور و عامل و
حاکم آنجا را و دیگر مسلمانان را نوشته فرستادند که کافره بشرف اسلام مشرف
شده جماعه کفار بسعید بیگ نامی مزاحمت میرسانند باید که پاس اسلام
سازند قاضی و غیره ازان جوگی زن دریافت نمود زن مذکوره ظاهر نمود که من برغبا
و رغبت خود مسلمان شده ام و خود را در حباله نکاح او در آوردم چون جوگیان و دیگر
هنودان رغبت او بطرف اسلام معاینه کردند دست بردار شدند چونکه ازان
جوگی زن فرزند از سعید بیگ تولد شده سعید بیگ الفرزند خود را نزد حضرت

صاحب وقبله آورده استدعای نام نمود حضرت وقبله از فرزندان انجه یکی سیافت
اینهمه تمیز کرامت حضرت صاحب وقبله بظهور انجامید نقلست از کتاب ... که روزی
حضرت صاحب وقبله با چند یاران خود نشسته بودند آنحضرت روی بسوی میان محمد
فاضل نموده ارشاد فرمود که امروز مردی برای دیدن من آمده بود نقل مینمود که یکی
از مشایخ شهر عورتی را از طرف خود خلافت داده که مستورات را بیعت نماید
وبشغل باطن مشغول سازد پس جائی در کتب سلوک واحوالات مشایخ رحمهم الله
علیه بنظر شما در آمده است که از سلف چنین امر واقع شده باشد میان محمد فاضل
عرض نمودند که هرگز در رسایل ومقالات بزرگان خلافت نسا بوقوع نیامده
ونه از کسی شنیده اگر خلافت عورت جایز می بود حضرت خیر النسا فاطمه زهرا
ازین کرامت فایض میشدند ازینجا معلوم شد که خلافت به نسا دادن بدعت
است بعد ازان فرمودند که بیعت زنان را دست است چنانچه بعد از فتح مکه معظمه
جناب رسالت مآب نشسته بودند مستورات مکه آمده استدعای بیعت
نمودند وآنحضرت صلی الله علیه وسلم ردا را حیا کنار دوش مبارک خود

کشیده درمیان انداختند وفرمودند هر عورتی که گوشه این ردا را در دست خود بگیرد
بسعادت بیعت مشرف شود ویک گوشه ازان ردا در دست حق پرست
خود گرفت کمترین بنده درگاه دین میان عرض نمود که در کتاب معراج النبوت
وروضة الاحباب همچنین مسطور است بعد ازان آنحضرت فرمودند که بیعت
نمودن مستورات را چند قسم آمده اول آنکه گفته شد دویم آنکه ظرفی را پر
از آب نموده عورتی را که برای بیعت آمده است بگویند که دست خود را در آب
نگاه دارد چنانکه عکس دست بطرف آب رسد و شیخ دست خود را بالای
آب مذکور نگاه دارد و طریقها ادا نماید و اگر عورت مسن باشد روبروی شیخ شود
والا نه مخیر است اما بهتر آنست که عورت را روبروی خود نکنند و احقر العباد کاتب
حروف رحیم بخش فخری میگوید که حضرت مولانا و مرشدنا وهادینا الحقی حضرت
مولانا محمد فخر الدین قدسنا الله بسره الاقدس این خاکسار آستانه خود را دو طریق
دیگر سوای این طریق ارشاد فرموده هر کسی را که فرموده اند برای کسی هویدا خواهد بود
کتابت آن نمیرود شعر بیت فهم من فهم نقلست از کتاب مذکور که روزی

خرقه صاحب و قبا با چند یاران خود انشست بعد از آن که سایلی آمده سوال نمود
که اگر شخصی را در حالت سماع بیخودی دست دهد و بعد از آن با فاقت آید از وضوئی
که در حالت ناهوشیاری داشت از آن صلوة جایز است یا نه فرمودند که جواب
این سوال در رشحات نوشته اند که یکی از علمای رسوخ نزد شیخ خادم
رضی الله علیه که از جمله اصحاب شیخ بوده اند در ماوراء النهر و ولایت
شاش مقتدای جمع کثیر بوده اند گفت حال اهل رقص و سماع از دو چیز
بیرون نیست در آن وقت شعور دارند یا ندارند اگر شعور دارند بلوجود شعور
حرکت رقص و سماع و اظهار بیخودی بغایت قبیح است و اگر شعور ندارند
بعد از شعور طهارت ناکرده نماز گذارند از آن قبیح تر بعد شیخ در جواب آن
دانشمند گفتند که اسباب نقض وضو یکی آنست که عقل مسلوب شود چنانچه
مجانین را واقع است و دیگر آنکه عقل مستور گردد چنانچه در حالت مستی باشد اما
بی شعوری اینها که در حال رقص و سماع نه مسلوب شدن عقل است و نه مستور
شدن بلکه این بی شعوری از جهت آنست که در آن محل عقل کلی از عالم الهی

بر عقل جزو من جانب می‌گردد و در مملکت وجود سالک حاکم و غالب میشود
و این عقل کلی را قوت و قدرت اینست که تدبیر و ضبط عالمی کند چه جای تدبیر و ضبط
بدنی پس بدن در آن حال در ظل حمایت و تدبیر اوست و آن عقل تدبیر مدبر بدو در
مقام حفظ و نگاهداشت بمانع نواقض وضو در آن محل نمی‌ماند چه طالب معادتی
در آنوقت از طبعیت و احکام تمام بیرون می‌آید و از لوازم بشریت خلاص
میشود پس در آنوقت به تجدید وضو اصلا احتیاج نیفتد چون این عبارت
رشحات پیش سایل خوانده شد تسکین کلی یافت حضرت صاحب قبله
فرمودند که بدون سند کتاب هرگز در ذهن شما نمی‌آمد الحمد لله که از روی کتاب
خاطر جمع گردید **نقلست** از کتاب مذکور که روز جمعه بطریق معمول بعد از
ادای صلوة جمعه قوالی حاضر شد و این ابیات خواندن شروع نمود **ابیات**
چشم طلسم حیرت نظاره کیست یارا ۞ آئینه دار جلوه رخساره کیست یارا ۞ یاقوت
پارهٔ جگر سنگ مشو دیده ۞ خون چکیده دل بیچاره کیست یارا ۞ از استماع این
ابیات محمد نورالدین و میان محمد فاضل و غیره را نادر حالتی در پیش آمده که

جام دلش لبریز از شراب شوق گشت حضرت صاحب قبله هر یکی را دست
شفقت بر سرش می نهادند یاران از یاران جناب اعلی آمده سر ارادت بر قدم مبارک
نهادند فرمودند که از میرزا محمد هم چیزی خبر دارید آنکس معروض داشت که طرف برهانپور
همراه بادشاهزاده میرزا محمد بیدار بخت رفته اند فرمودند که هنوز نرفته اند در همین
شهر اند و آنحضرت دمبدم طرف دروازه روی مبارک میکردند و میدیدند لمحه
نرفته بود که میرزا محمد آمده سلام نمود حضرت صاحب قبله طرف آنکس دیده تبسم
فرمودند درین اثنا میان محمد امان چیزی در گوش التماس نمود جواب داده در حق
خواجه نور الدین و میان محمد فاضل کرده این کلمه بیان فرمودند که هر چند کس طالب
حق با کمال شباب باشد زود آتش شوق اشتعال مینماید و از حضرت امیر
کلال قدس الله سره العزیز منقول است که مردم بحضرت امیر رحمة الله علیه
ظاهر نمودند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند ذکر جهر نمیکنند و سماع
نمیفرمایند بخلاف طریقه حضرت عالی آن زمان حضرت امیر کلال فرمودند
که بهاء الدین با هر چه مشغول شده اند باطن ایشان بالکل بدو شوق

است و ذاکر جهر بر این رقت شوق و ذوق و درد طالبان را افزار داده اند
پس الحال این را بدین چنین کارها حاجت نیست ابی بزرگان رانده اند که
حضرت شاه ولایت مآب علی ولی الله کرم الله وجهه نخست سالی
جناب آنحضرت و انبیا صلی الله علیه و سلم به بیعت مستفید شده اند باین کمالات
ظاهری و باطنی مکمل شدند هر چند سن طالب حق کمتر شود در جانب نثر
و نهایت حد شباب تا چهل سال مقرر نموده اند چنانکه ازین زیاده
شود در طلب انفضال حق بر بنده وارد گردد و محنت بسیار باید کشید که بهره
از آن حاصل آید **نقلست** از کتاب مذکور که روزی یکی از فرزندان
حضرت گنج شکر که یکی از مریدان حضرت صاحب و قبله بود آمده بعادت قدیم بوسی
مشرف شد و تسبیح چوب بند رسکند را شنید عرض نمود که این تسبیح از آبا و اجداد
سر رسیده چند دانه زرین تسبیح از آن تسبیح حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر
هست فرمودند که اگر این تبرک نزد شما باشد بهتر است چرا که ما تسبیح را گاهی
در دست نمی گیریم تسبیحی که با خود داریم در آن مشغولیم بعد از آن رو به حاضران

فرمودند

نموده فرمودند که تسبیح در دست گرفتن با جهت آنست تا از تسبیح باطن تربیت
آمده باشد تسبیح ظاهر را چه از دست نیز د نقلست از کتاب [illegible] روزی حضرت
صاحب قبله بر سبیل تذکره ارشاد فرمودند که مخدوم اخی علیه الرحمة بزرگ صاحب کمالی بود
مریدی از مریدان او کدخدا شد بعد از فراغت شادی بر اهلیه خود قادر نمیتوان شد
التجا بجناب مخدوم که پیر او بود آورده مدد خواست مخدوم فرمود که بابا من
زن با غم ادیگران نمیکنند مثل مشهور است مصرع مرد بیت بیار ما و انهی زن کیست
مع عینم که قادر نمی شوی بقاعاد کریم آنجا تمام مرید گفت که خوب میدانم که این شغل
بآن توجه سامی آسان نخواهد شد مخدوم او را چند دفع فرمود المشس لنجاره نیازد مخدوم
اخی بلبیار که ناچار شده فرمود که اگر الله خدایی بر اعتبار ما کرده رو از فضل خدا شغل
تو حل خواهد شد آن شخص رفت و بر اهلیه خود قدرت یافت بعده حضرت صاحب قبله
این نقل ادا فرموده بر زبان مبارک راندند که اگر اینچنین شغل اگر در پیش آمده باشد باید که
نذر مخدوم اخی رضی الله تعالی عنه نخود بریان و قند سیاه هر قدر که توفیق باشد فاتحه
خوانده تقسیم نماید و استعانت خواهد کارش بانصرام رسد نقلست از کتاب مذکور

روز جمعه مجلس نمود حضرت صاحب و قبله قدس الله سره العزیز در خانقاه رونق افزا بودند
و جملی یاران و مخلصان حاضر بودند و قوالان و نغمه سازان مشغول بودند عزیزان وقت
خوش دریافته درین اثنا مردی عرب وارد وقت شده حضرت صاحب و قبله تواضع نمودند
و نشاندند و اسم ایشان پرسیدند آمد و عبدالله نام خود را اظهار ساخت در آن وقت
آنحضرت بخوانندهای اشعار عربی فرمودند چنانچه قوالان بخواندن آن مشغول شدند
عبدالله نام هم خالی از علم نبود از اشعار عربی دقیقی علمی نموده تقریر را دور و دراز کشید
آنحضرت جواب آن داده از گفتگو منع فرمود که در وقت سماع حرف دیگر بر میان
آوردن مشایخان طریق جایز نداشته اند و منع فرموده اند این حرف در خاطر العزیز
ناخوش آمد برخاست و رخصت شد روز دوشنبه حضرت صاحب و قبله بعد از فراغ
حلقه مراقبه در خانقاه نشسته بودند این کمترین غلامان بنده خاکسار رساله که در
احوال حضرت شاه برهان الدین غریب بود میخواندم حضرت استماع میفرمودند
و دیگر یاران چند حاضر بودند آنگه در ساعت باز آمد و حضرت صاحب برخاسته تواضع
نمودند و نزد خود نشاندند آنگه و گفت روز جمعه آمده بودم چند حرف علمی از حضرت پرسیدم

عذر از امیخواهم حضرت فرمودند چون وقت سماع بود و یاران را طلب شوق بست
داده بود ازین جهت مانع شدیم میخواستم که عذر آنرا از شما خواهم مخدوم پیشدستی
کردند آمدم و التماس کردم دعای من اظهار علمیت نمود شبه در عبارت شده بود
پرسیدم آنحضرت فرمودند آن شعر اگر یاد دارید رفع شبه باید نمود آمدم گفت که
همان وقت از فرمودهٔ حضرت رفع شد حضرت صاحب و قبله‌ام فرمودند گفتا که شما
را شبه نبود بلکه برای امتحان ما وقت ما ضایع نمودید آمدم در سر فرو افکند بعده حضرت
صاحب و قبله فرمودند که روز جمعه نام خود را عبد الله گفته بودید گفت عبد الغنی حضرت ما
فرمودند که مرا در دین چنین باشد که عبد الله گفته بودید اگر از ما پرسید
نام شما نه عبد الله و نه عبد الغنی است بلکه اسم فلان دارید یا بلی
آمدم حیران شدم متحیر شده عرض نمودم که شما چگونه از نام ما آگاه شدید
فرمودند که شما را اسم قبل ازین میدانم آمدم گفت که این فقیر مشهور نیست
که نام من معروف باشد و گاهی از اصحاب ملاقات نموده ... حضرت
راست فرمایند فرمودند که شما را ازین گنج و گاهی چه علم اگر ... ازین

میخواهید بیان کنم که شما از شاگردان فلانکس آمده بود در فلان محله می بودید و رفاقت
فلانی در لشکر رفته بودید هر چند آنحضرت احوال ما خبر میفرمودند ما آنمرد را در مقام حیرت
میرفت بی اختیار از زبان آنمرد برفت که این نیست مگر از کشف باطن
تقریر میفرمایند آنحضرت تبسم نمود و گفت خیر من شما را میدانم بعد از آن
روی سوی این کمترین کرده فرمودند که الی الکتاب موقوف کنید بارات
ایوج مرد باید ساخت و اندرون حجره شریف برد نقلست از کتاب مذکور
روزی حضرت صاحب و قبله این نقل ادا فرمودند که در ضلع هندوستان نزدیک
انجا درویشی صاحب کمال بودند با اثر مردمان بفیض ایشان میرسید طریقه آن
بزرگ این بود که کاسه فلان کلی در وسط مجالس میگذاشتند و دران قدح
چند پارچه نان و قدری شیرینی و چند روپیه می انداختند هر بنده که می آمد بحضور
او میفرمودند و وقت رخصت طرف او اشارت میکردند انکس در آن کاسه
میرفت و میدید اگر محتاج میبود آنچه که دلش میخواست ازان میگرفت و اگر
اهل و امی میبود خالی میگردید که من محتاج نیستم میفرمودند که اگر او فقه چیزی دارد دستی اندازد

بکار دیگر محتاج خواهد آمد العزیز آنچه موجود میبود در آن کار صرف می انداخت روزی شخصی
از آن بزرگ سوال کرد که شما که در مجلس نشستن و مردم را تکلیف دادن علوم
نیست آن بزرگ گفت اگرچه بظاهر چنین است که ما چنین میدانید ولیکن
اهل هوش را بمعنی همین بنا اراده ما نه ازین کار نگذاشتن که این است بلکه اشارت
بر آن است که اگر نعمتی با خود دارید بما هم از آن قدری عنایت کنید و اگر خالی هستند
پیش ما قدحی پر از نعمت هست بگیرید هر که اهل معنی است بهما معنی می برد و هر کی اهل معنی
بظاهر می بیند پس این قدح ما با اهل ظواهر نیز مفید است و بصاحب معنی نیز مفید
بعده فرمودند هر که پیش آن بزرگ میرفت مستفید میشد **نقلست** از کتاب
مذکور روزی در صحبت حضرت صاحب قبله ذکر حضرت سلطان المشایخ بر آمده
بود حضرت صاحب قبله در ضمن آن فرمودند که سلطان العارفین بایزید بسطامی
رحمة الله علیه برای استنجا برخاسته بودند و کلوخ در دست ایشان بود در آن
وقت کسی آمده استدعای بیعت نمود او شان از یک دست بنده را گرفته و از
دست دیگر بیعت فرمودند سائلی از ما سوال کرد که این هم شیخی نیز بیعت

بعد از فراغ استنجا اگر این امر بوقوع می آمد بتر میت شد با نعی نمود سلطان العارفین فرمودند
که دوام خیر بسیار موانع اند بالفعل حق سبحانه از فضل و کرم خود بنده را بامر زینت دین
شده و ما را اگر تاخیر نمایم مناسب نباشد و دیگر احتمال است که نفس و شیطان که ملازم بنی
آدم اند اراده خطره در دلش اندازند بطرف دیگر برند از این سبب درین کار شریف
تاخیر روا نداشتم بعد از ادای این جواب باز سایل فرمودند که درین بیعت مردم بسیار
سعی مینمایم و حاشا انیست که در ایام پیشین هر که نزد ما برای بیعت می آمد بیکایک
قبول نمیکردم شاید که در ده و بیست یک کس را روز بروز نزد ما آمده التماس بیعت
نمود قبول نمیکردم چنانچه آن شخص مردم را در میان اندافت و همیشه باین تمنا نزد ما
می آمد چون نصیبش نبود بامر بیعت اختصاص نیافت قضا و دیگر آن روز با رجعت
حق پیوست در واقعه او را دیدم که نزد ما آمده میگوید که من نزد شما می آمدم و التماس بیعت
میکردم برینکه شاید از دستگیر شما نجات یابم شما دریغ داشتند باین سعادت مشرف
نساختید الحمد لله بفضل الهی دستگیر من شد و با عصیان از من ساقط گردید بعد این
الی محفوظ [illegible] چون این معنی بر ما ظاهر شد از آن روز مقرر کرده ام که هر گاه و هر وقت

ام کی که

هر کسی که برای بیعت نزد ما می آید بلا توقف انچه بکار رسیده است بیان میسازم
بلکه تحریک و ترغیب بخلق الله میسازم و در دین کار می ارم چون جناب مقدس باری تعالی
ارفع است و دریای کرم و رحمت او مالامال با چرا از بندهای او دریغ توبه و انابت نمایم
چون این فوائد ادا فرموده روی سوی بعض اعزه خود فرموده گفت کسی هم سابق ازین
هر که برای بیعت می آمد چندان بحال او نمی پرداختم الحال امید سال است هر که از بندگان
خدا می آید بهره مند میکردد و الحمد لله علی ذلک **نقلست** از کتاب مذکوره روزی
مردی وقت نماز مغرب بوده آمده از جناب حضرت صاحب و قبله
درخواست بیعت نمود آنحضرت او را هم الله در سلک مخلصان
خود آورده بعد از بیعت او را سوی خواجه محمد نور الدین نموده فرمود
که این کس را طریق ذکر جهر بیاموزید خواجه مذکور آداب بجا آورده
بعد آنحضرت صاحب و قبله فرموده که بعد از نماز مغرب حضرت جناب
نبوی صلی الله علیه و سلم صلوة اوابین اگر خوانده اند و یاران ما
هم میخوانند شما هم بعد از ادای نماز مغرب صلوة اوابین بخوانده

باشید و صلاة اوابین را نیت انقطاع کنند و در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص سه بار
همچنین به سه سلام شش رکعت ادا نماید بعد ازان دوگانه حفظ الایمان
بعد از فاتحه اخلاص هفت بار در اول و بعد از اخلاص فلق و در دویم رکعت
بعد از اخلاص سوره الناس خوانده سلام دهد بعد از سلام به سجده رود و سه بار
بگوید در سجده یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ ثَبِّتْنِیْ عَلَی الْاِیْمَانِ ثواب بسیار است
بعده فرمودند که اینهم بهتر است که بعد اداء هر فریضه فاتحه یکبار و اخلاص سه بار
و درود یکبار و یا سه بار و آیة الکرسی یکبار و این آیه یکبار وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ
یَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا تا آخر خوانده طرف آسمان و یا بر روی خود دمد ثواب
و خیر بسیار است بعده فرمودند هر که سه بار سوره اخلاص بعد تسبیح خواند گویا یک
ختم کلام الله کرده و از ثواب ختم کلام حاصل شود و در شب و روز ثواب یازده
ختم مرتب گردد این فوائد فرموده در حجره شریف تشریف فرمودند بیان

طریقه [illegible] حضرت سراج الواصلین فخر العاشقین شیخ المشایخ
حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی رضی الله تعالی عنه از کتاب [illegible]

رقم پذیرد فواید در لباس پوشیدن و طعام نوشیدن و دیگر روبیه و طریقه حضرت
صاحب قبله در کتاب ازین سبب آورده تا معتقدان و متوسلان این خاندان
روبیه پیران برگزیده خود را مقتدی خود سعی نموده خصلت ایشان شعار خود سازند که
متابعت پیران مریدان را از جمله واجبات است طریقه حضرت صاحب قبله
در همه امور موافق سنت رسول صلی الله علیه وسلم بود در پوشیدن لباس تکلف
نبود بلکه هرچه میسر شد از جامه و پیراهن و سراویل می پوشیدند و اکثر پارچه ارزنک
طلبین رنگین ساخته ملبوس می نمودند و پیراهن مبارک از سید دکهن بقیمت
دو نیم روپیه یا سه روپیه شده و ازار سوسی سرهندی که بقیمت یکنیم و یا دو روپیه می بود
و اکثر اوقات پیراهن را پیوند پیوند می فرمودند و می پوشیدند و لباس پیش قیمتی را عزیز
نمی داشتند و بر پوشاک امرا ایشان التفات نمی فرمودند دیگر آنکه حضرت صاحب قبله
نذر و نیاز هر کسی قبول نمی فرمودند مگر کسی که از مریدان با اخلاص می بود و محبت در دل
خود می داشت و برغبت خود می آورد بخوشی تمام قبول می فرمودند حقیقت آنست
که در ابتدا بالکل چه از نقود و چه اقمشه که می آورد چه از مخلصان و چه از بیگانگان

هرگز نمی گرفتند چون این خبر بسمع مبارک حضرت ایشان و پناه طالبان المتخلق
باخلاق الله والمتصف باوصاف الله قطب الاقطاب فانی فی الله حضرت
شیخ کلیم الله جهان آبادی رسید برای حضرت صاحب و قبله عنایت نامه نوشتند
بدین مضمون که مسموع شده که از یاران و محبان هر که از قسم نذر برای شما می آرد قبول
نمی کنید اگرچه امر مستحسن است اما دل شکستگی محبان بدین است اول آنکه هر کسی
باخلاص چیزی بیارد حکم لا رد ولا کد است البته قبول نمایند و بمحتاجان بدهند که کار
ساز محتاجان اولیتر است حاجت زر که ستانی و ببخشانیش به بهتر از آنست که نستانی
دولدار مخلصان در هر طریق فایق است از نذر که باین امر مامور گردیده اند مخلصان
قبول میفرمودند روز جمعه که مجلس مقرر است هر نذری که بیاید بقوالان و مستحقان
که در مجلس می باشند مرحمت فرمایند و در روزهای دیگر هر چه از نذر رسد بمحتاجان
بخشند از آن روز اقبال نذر و نیاز میفرمودند و از آنچه که نذر و نیاز می آمدی با اهل او
تقسیم میفرمودی اگر کسی شیرینی و یا اطعمه وغیره فرستادی و یا آوردی همون ساعت بحضار
مجلس تقسیم میفرمودند خادم اسباب باخود داشتن طریقه حضرت صاحب و قبله نبود هر گاه

برای نماز جمعه یا برای سیر تشریف می بردند تنها یا پیاده میرفتند و تغیر لباس میکردند
وگاهی از خانه کدام مخلص اسپ طلبیده سوار میشدند و سواری از قسم اسپ و
یا بهل یا پالکی در خانه خود نگاه نمیداشتند و اکثر معتقدان غلامان بخدمت می آوردند
بیاران می بخشیدند از انجمله دو غلام برای خواندن سرود و سماع مقرر فرموده بودند
ازینجهت نگاهداشته بودند و اکثر دو خادم همراه میشدند یکی در خانقاه طعام
می پخت و دیگری فرش مجلس میساخت و این هر دو هم مقرر نموده بودند کمال بی
تعلقی و آزادی در مزاج مبارک بود و هر کسی که از صغار و کبار بخدمت آنحضرت
می آمد برای همه کس سرو قد برای تعظیم ایستاده میشدند و با طفل چهار ساله
و با پیر هفتاد ساله یکسان ملاقات و تعظیم می نمودند و هر کسی که برای شرف
ملازمت می آمد چیز شیرینی و یا هر چه موجود میشد تواضع میفرمودند و الا از قسم
عطریات که مدام با خود میداشتند عنایت میکردند و اینچنین کاهی نمیشد که آینده
خالی رفت و طریقه حضرت صاحب قبله بود هر کسی که می آمدند تا آنکه نشسته می ماندند
آنحضرت دو زانو جلوس میداشتند چهار زانو نشستن [illegible] حضرت

کسی ندیده، از کسی نشنیده، اگر کسی آمده سخنی از چنین و چنان می‌گفت
آنحضرت تا تمام می‌شنیدند ازین سبب تقریر نمی‌نمودند که کدام کتاب
می‌خوانده باشند تا حضار مجلس لب از گفتگو بسته استماع احوال می‌نمودند
و آنانکه مشغول بیادات تند هر رشته یا دوخی از دست نمیدادند همه را
تاکید می‌نمودند که خالی از شغل نباشند، در مجلس سماع مخصوص آنانکه وضو نمی
و طهارت می‌فرمودند اگر اتفاقا از قوالان کسی را لب بسخن می‌گشادند یاران
مزاح و آن منع می‌فرمودند اگر کسی زانو برداشته می‌نشست ایما تاکید
می‌شد چنانچه در وقت سماع بس این کیفیتها از آداب ها را بانی مبانی ذات
آنحضرت بود که مستاضرین بر انندو از آنحضرت از زبان مبارک خود ارشاد
می‌فرمودند که در مجلس سماع با ادب باید بود می‌باید نشست چنانچه در مسجد
سماع نزد اهل ذوق حکم عبادت دارد پس در وقت عبادت بی‌ادبی کردن
در دنیا و دین ممنوع است و آنحضرت متواتر سماع نمی‌شنیدند و سه روز یا زیاده در میان
داده می‌شنیدند الا شب جمعه می‌فرمودند که سماع بسیار دل را میمیراند دیگر طریقه آنحضرت در وقت

طعام خوردن آن بود که تنها تناول نمیفرمودند تا اگر چند کس را شریک خود نمی نمودند
و اگر کسی موجود نمی بود بخانه مخلصان میفرستادند و خدمه را که میل نمودند بحال هر کس
شفقت و دلداری احوال هر کسی بجا آوردن خلق عظیم و اشفاق کریم آنحضرت
زیاده از آن بود که در تحریر و تقریر آید حاصل افعال و اقوال و اعمال آنحضرت صاحب قبله
اصلاً و مطلقاً از سنت نبی صلی الله علیه و سلم تفاوت و تجاوز نبوده طریقه دیگر
حضرت صاحب قبله آن بود که نماز صبح بجماعت ادا فرموده بعد از آن در حجره شریف
تشریف برده تا پنج شش گهری روز بر آمده مشغول می ماندند در آن وقت احدی طاقت
آن نداشت که بخدمت شریف تواند رفت بعد از فراغ آن دروازه حجره وا میشد
هر کسی که می بود بشرف زیارت مشرف میشد تا قریب دوپهر جلوس میفرمودند بعده
خلوت می بود بعد از دوپهر بعد از ادای صلوة ظهر بر می خاستند بعد از فراغ نماز در
خلوت می نشستند و دروازه حجره را مسدود می ساختند تا قریب نماز عصر دروازه حجره
حجره گشاده میشد یاران در آن سعادت قدمبوسی حاصل مینمودند در آن وقت
خواجه نور الدین را حکم بخواندن مشکوة شریف یا دیگر کتاب میشد [illegible] بعد از

ادای صلوة عصر کتابی یکی در احوال مشایخان می‌باشد حکم بنفاذ می‌رفت و خود بدولت
استماع میکردند و جمیع حاضران مجلس مشغول می‌نشستند تا وقت قریب مغرب ساکت
می‌ماندند بعد ادای مغرب در حجرهٔ شریف می‌رفتند و بعضی از مقربان جمعی سعادتمند
هر یکی در آن وقت میکردند و مقصد و حاجت بر آر اهل غرض و محتاج می‌نمودند چرا که
بر آوردن مقصد بهتر از طاعت کثیره و عبادات موفوره ست الغرض یعنی باعث اجابت
جمعی خواهد بود در آن هنگام هر کسی که از نصیب خود می‌آمد مطالب و مقاصد خود از دولت
حضرت صاحب قبله بحصول می‌انجامید و اکثر درین طریق که قدم می‌آمدند بسعادت
ابدی که عبارت از یاد الهی است بهره مند میگردیدند چنانچه فیض که در ذات بابرکات
حضرت صاحب و قبلهٔ العالمی مرید شاید از بزرگان سلف بوقوع آمده باشد
بالفعل این امر درین عصر منحصر بذات فایض البرکات حضرت صاحب و قبلهٔ ما
بوده خوشا امیری که بسعادت قدمبوسی رسیده و بهترین دولتمندی که سر بر آستانه
این ولی الله نهاده دولت سند بخشی بکف دیده بموجب حدیث نبوی صلی الله
علیه و سلم بئس الفقیر علی باب الامیر و نعم الامیر علی باب الفقیر خوشحال

سعادتمندی

وسماع تمنّی که کار بنده خدا از دست نفس برآید و از فرمودهٔ غیر اسپی در کار خلق الله
نماید و به تشریف جزاک الله فی الدّارین خیراً مشرف شود
طریق دیگر حضرت صاحب نسبت بلند بوده‌اند هرگز سخن حقایق و معارف از زبان در
افشان بمیان آورده‌اند اگر سائلی از آن سوال کردی جواب او از کتب سلف فرموده که
در فلان کتاب چنین آورده‌اند از آنجا دریافت نمایند آری این علم لدنی عطائی
است نه تقریری و نه تحریری اگر کسی مومن باشد در بیان نمی‌توان آورد روزی این
کمترین برای حصول سعادت قدمبوسی رسید دید که حضرت صاحب قبله در حجرهٔ شریف
بیدار شده تنها نشسته‌اند سلام کرده ایستاد و آنحضرت از راه کرم و فضل بر دروازه
حجره طلبیده نشاندند و مرحمت ها بسیار نموده فرمودند که سیادت پناه میر محمد جعفر از حیدرآباد
اظهار نموده‌اند که قوالی رباب نواز نوکر کرده با خود آورده‌اند در مجلس آینده حاضر
خواهند شد فدوی عرض نمود که آواز رباب نسبت از سازهای دیگر البته موثر تر است
آنحضرت بر زبان مبارک راندند بیت از نکاه سر رباب مرا نغمی رسید شد افتاد
هر که از آن قرهٔ چشید چون این بیت خواندند رقت عظیمه ... حیران

این دو بیت از سر حال بر زبان کرامت ترجمان گذشت بیت خشک تار و
خشک چوب و خشک پوست از کجا می آید این آواز دوست نظم نی ز تار و
نی ز چوب نی ز پوست از خود بخود می آید این آواز دوست این دو بیت فرموده
چشم پر آب شد و برخاستند و بخدمت که بعنایت الهی مدام بسعادت قدمبوسی
میر سید علی سخن حقیقت سوای این دیگر مسموع نشده پس ازینجا باید فهمید کسانیکه
پی بمعنی نبرده اند و کتب تصوف را خوانده عبارت رنگین یاد نموده در هر محفلی و
مجلسی عبارت آرائی میکنند و این علم را علم مجلس می شمارند نمیدانند که علم
لدنی را بالذت زبانی چه کار و علم کسبی و ظنی را با علم قلبی و باطنی چه نسبت بیت اعتبار
ازینجاست که رقیق قلبان اهل حقایق و دقیق طبعان صاحب دقایق فرموده
اند فهم من فهم و ذاق من ذاق العلم نکته عبارت ازین علم است هرگاه که تقریر
انجامید پس نکته نماند حکم لفظ بی مرسید از لوح دل حک باید نمود چیزیکه از تقریر خاطر
جمع نگردد باید دانست که خارج ازین علم است العزیز معنی نکته را سوای مرشد
کسی دیگر از فقرا انشا نخواهد کرد و ازین سر نهفته سوا اهل طریقت مجلس ... ظاهر

انچه اندیشه و حضرت مولوی جلال الدین رومی معنوی در مثنوی خود میفرماید

بیت حال چون در علم صوفی کم شود این سخن کی با مردم شود و نیز حضرت

مولوی فرموده بیت در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

بیان آن بسیار دور و دراز است بر سبیل ندرت و قلیل حاصل کافیست و در نظر نیز

حضرت صاحبیه قبله آن پیر اکثر هر زمان تجدید و خوش میکردند و بعضی فقراء و نیز اکثر

شاغل میبودند و تمام جماعت العزیز مرید الشیخ و جملهٔ مقیم بطلوع جمال الهی

مستفید میبودند بشرف الملک الامانی تعالی ان الملک سیادت الی مطالب الحق الحضرت اکید

ذکر میفرمودند حق تعالی از برکت این پیر طریقت و دیگر چراغ بدو علم [illegible] مغفور

سعید دارد و در متابعت پیران طریقه خویش سرگرم بخشد و بمرتبه مقصود رساند بجاه

النبی و آله الامجاد و الاخیار احوالات حضرت پیران پیر شیخ نظام الدین اورنگ

آبادی قدس سره العزیز جزء الاقدس این احقر العباد در این کتاب آورده اوسط

از برکت آن توفیق حق پیران عطا فرماید و متابعت ایشان بحال احقر ارزانی

بفضل آورده بمرتبه کمال رساند باید دانست که از طرف حضرت صاحب قبله روحی محمد اشرف

کرامت بدرجهٔ کمال میناکو شنیده‌اند و آنچه که فی الارادهٔ آنحضرت بظهور می‌پیوست
نه چنان است که در حیطهٔ تحریر و تقریر آید اکثر مریدان آنحضرت بمرتبهٔ تکمیل و کمال
رسیده بودند و مریدان آنحضرت زیاده از صد هزار بودند و خلفای ذوی کرامت
و اهل ارشاد بیشمار در اطراف و اقالیم خلایق را رهنما بوده‌اند و خواهند بود بیان
آنها درین مختصر گنجایش ندارد و تاریخ وفات آنحضرت والاجناب بتاریخ
دوازدهم شهر ذی قعده در سنه یکهزار و یکصد و چهل و دو هجری کم و زیاد ده و در بلده
مبارکهٔ اورنگ آباد در ضلع دکهن بوقوع آمده در همان بلده مذکور
مدفون شده‌اند بر مزار مبارک گنبد عالیشان و مسجد کلان بخوبی مزین
مرتب زیارت گاه خلایق است مردمان خاص و عام بزیارت و تبرک
تا الیوم آن مقام حاجت روای خلایق است در آنجا اهل مراد بمراد خود میرسند
بخاک آستانه را طوطیای چشم خود میسازند و فرزندان آنحضرت پنج بودند یکی
محمد عماد الدین خان دویم غلام معین الدین سیوم غلام بهاء الدین چهارم
غلام [illegible] پنجم محمد فخر الدین قدس الله اسرارهم مفصل احوال ایشان

و در تجلی آنها بیان نموده خواهد شد رضی الله تعالی عنه و صلی الله تعالی
علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و سلم تجلی بیست و هفتم در بیان
مجملی از احوال حضرت قدوة السالکین زبدة الکاملین
فخر الملة و الدین قطب الهند حضرت مولانا محمد فخر الدین بن
حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی رضی الله تعالی عنه
آن سند المحدثین حضرت مولانا محمد فخر الدین خلف الصدق
و نعم جانشین حضرت شیخ نظام الدین اورنگ آبادی است
المطلب من اولیاء النبی صلی الله علیه و سلم سلسله نسب آنجناب به حضرت
شیخ شهاب الدین سهروردی می‌رسد نور الله مرقده و جده مادری مولانا فخر
الدین از خاندان عالی حضرت سید محمد گیسو دراز است و سیده علیه جمیع
ایام والده شد و تولد شریف آن مخبر اولیای طریقت در بلده خجسته بنیاد اورنگ
آباد در سال هزار و یکصد و بیست و شش نبوی انجام یافت چون خبر قدوم فیض
اثر آن خورشید انور بر طرف ظهور رسید بسامع مبارک حضرت شیخ نظام الدین قدس الله